



بسم الله الرحمن الرحيم

شکوه سپاس نامی رود خالق را بر آنکه نوع انسان را شرف انوار آفریده کما قال عز وجل فی کتابنا الکریم  
 لقد کرمنا بنی آدم و ابنا مناز از سائر مخلوقات برگزیده علی الخصوص سادات کرام و اصحاب عظام را من  
 بین امم امت ای نام گردانیده و مودت آنها را بر تمام اعم و احب لازم ساخته و درود نامعدود بر سر بران بیا  
 ز نهامی اولیا صاحب قایب تو سپین او ادنی باو که جهانی را از گوی ضلالت بر آورده راه راست هدایت  
 فرموده و بر آن اصحاب است که پیشوای دین و ایمان و باعث جریان دین متین در عالم عالمیان اند اما  
 بعد میگوید اذل المرءین بزویه گنای منزوی ابو الخیر محمد **محمد بن الدین** الکاظم المشهد  
 الکریم ابن حضرت شاه شیراز علی قدس سره ابن صاحب حالات ذی الهم و الکرامات سید احمد قدس سره  
 که از ابتدای تحصیل خیال آن بود که رساله مختصر شمل بر مباح آل عبا و اولاد خاتم الخلفاء و محتوی بر پرستی  
 احوال تبار خود که از مشهد مقدس به بندرستان تشریف آوردند و از قدوم سمیت لزوم خود این بزر  
 بوم را ریشک گلستان ارم کردند ششمر بزرگان با عز و شان آمدند از مشهد به بندرستان آمدند و بفر  
 بزرگان این مریوم شدند آری استیجوتوران و روم سبزرگام مگر بسبب پراگندگی بالاشتت حال  
 و ملو شدن اطراف و کثافت از جهل و جهل و کساد بازاری علم و علم و کثرت تدریس طلبه علوم که فرصت تنفس  
 نبود این عروس خیالی بر منصفه ظهور نیامد حالیا بتوفیق آبی و توفیق فیوض این بزرگان با وجود چنین عوائق توفیق  
 و موانع نامتناهی رساله کتون خاطر لیا س ظهور پوشید الهی قد علی ذلک برود مقصد و فائده مرتب کردم  
 و به تحفه الاحقاد فی حال الال والاجراء و معجم ختم توفیقاً لا باس و هو حسبی و نعم  
 الوکیل و نعم المولی و نعم النصیر مقصد اول در بیان مودت الهیت عنفت طهارت باید دانست  
 که مودت و محبت آل عبا و اولاد خاتم الخلفاء واجب لازم است بگانه نام و باعث مزید ایمان و علا و کمال ایشان

وطن قدیم  
 ابدان برون  
 ۱۲ منتهی  
 کتب  
 کتب  
 کتب

الاصح من ذلك جواز اعضاءه

نفوذ یافته منها موجب کفر و ضلال بر مسلم تعظیم نشان با برگان محبت بجان و رعایت حقوق آنها بصدق و ایقان  
 از اهل مودین است رضایم فقط محبت اهل بیت عفت و بهارت را نیست بلکه رضایم است از انکار کردن  
 فضیلت باصحاب سوان بعضی اشتن در قلب انبیا نشان محبت قطوایان قول چنانکه گفت امام شافعی که از  
 مجتهدین اربعه واقطایب من است لکان لرضی حبال محمد فلتشبهه الثقلین لرضی یعنی اگر هست رضی  
 دوستی اولاد محمد پس گواه میگیرم هر دو جهانرا که من ارضی ام پس سنی آنست که باشد شیفته بدوستی آل  
 بتوان فرقیته محبت اصحاب سوان رتبه او منافی و بدیخت است و از لطافت رنگار و عجايب نعمت پروردگار  
 آنست که عدد لفظ سنی موافق بحساب بجد بر عدد حطب علی واقع شده پس هر کسی که نیاند در اول و حسب علی  
 شمار کرده نخواهد شد از سنی چه خوش گفت قائل این شعر خارجی خوار از نبی باشد سنی و حسب علی را در یاب و آنکه  
 امامیه یعنی روان فضل از راه عناد و عدوت مشهور کرده اند که در کتب اهل سنت و جماعت فضائل آل عبا و مناقب  
 علی مرتضی و امامه آمده اند بدی نیست این بهتان عظیم است که اهل سنت بسته اند در روغ محض مصداق قول  
 قائل لکذب فی الروض یعنی روغ در روانه و در این ایشان بکذب بهتان است شعر خارجی است و الرسول  
 معاهن لسان لوی فی کیف انه بائد و کفی بائد شهید که فضائل آل عبا و مناقب علی مرتضی و امامه در کتب  
 اهل سنت آمده و لا شی اند که تعداد ممکن نیست بلکه فضائل اهل بیت و اهل بیت و مناقب علی مرتضی و امامه در کتب خود میآید مستخرج از کتب  
 اهل سنت که علماء و ائمه معالیه خوارج کتب تفسیر حدیث استخراج کرده اند و از خوارج طریقه عظیمه آن فاسقان مقهور و مغلوب ساخته نام  
 الحقا و خطبه اعلی گردانیدند و سابق ازین آن فاسقان نام حضرت یعنی علی مرتضی را از خطبه ساقط کرده بود و الحقا  
 اهل سنت هم ازین گروه ملاحظه در تحریر و تقریر در مناقب مرتضی جبار عظیم و سعی سیم کردند چنانکه تفصیل  
 بمقیام در تحفه اش عشره تصنیف استاد الاسناد حاتم الحدیث المفسرین محقق دهلوی هست که ذکر آنها با  
 طول رساله است و در الرسول کتب اهل سنت آمده باید که مملو اند از بیان فضائل اهل بیت محبت و طهارت  
 و مناقب علی مرتضی و امامه هر اگر چه در لائل بشمار اند بر آنکه اهل سنت و جماعت محبت آل عبا را همین بیان میکنند  
 و در عظیم و کرم شان بقیفه فرو نمیکند از دیگر کی دلیل که نهایت اجل و واضح است بنا بر اختصار رساله و قول مشهور  
 منتهی نمونه از خرد آریان میکنم بلکه بر بهارت رسول ظاهر است که اهل سنت پیرین خود را یعنی در خانه از بیعت  
 میکنند و خود را بیان خاندان منسوب میگردد اند نهایت تعظیم و تکریم میکنند و آل عبا و امامه بدی پیران سلسله  
 بسید واقع اند و سلسله اهل سنت برین پیشوایان رجوع میکنند مصرع کلام سلسله یارب بر نفس زبده و عجب

است که کسی بیرون است و خود را تعظیم نکند و وقتی که در دو پیران بیرون است و استاد را تعظیم نکند  
 بلکه تعظیم کند این بدانکه اذکات بین بیست این گرهستان اشکارا این امر تمام عالم و عالمیان از طرف  
 الشمس و این من لایس است عظمی این گروه ضاله چه شد که این قدر هم میهنیت و بختان عظیم می بندند  
 سخن مذمب است از فضل بیرونان متوسط واقع شده در میان افراط و تفریط یعنی خروج و رخص  
 یعنی جامع است بحسب طبیعت عظام و دوت اصحاب کرام چنانکه شریعت سرور کائنات مفرج موجود است  
 متوسط واقع شده در میان افراط یعنی شریعت حضرت موسی و تفریط یعنی شریعت حضرت عیسی  
 خوارج بسبب بعضی آل عبا و تمام خلفاء مقهور و ملعون شدند و روافض بحسب عدوت اصحاب مصطفی  
 مثال گمراه گشتند و اهل سنت و جماعت بفضل تعالی تا از کوط لقیه ضاله محفوظ ماندند و مجاهدی پس از آنکه  
 فرقه ضاله خوارج را از طاعن خاتم الخلفاء و ذی المنورین جوابات شانی دادند و فرقه گمراه روافض را از طاعن  
 اصحاب کرام و خلفا راشدین رضی الله عنهم و از رواج مطهرات و الامارات کافی و وصلات بسبب بعضی آل عبا  
 و عدوت اصحاب خلفا محفوظ و مصون ماندند و از تلبیس ابلیس یکسو شدند و این دو فرقه ضاله و تلبیس این  
 لعین انقار و دین خود را بر او دادند و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم الحامی بحسب  
 سون و تعظیم و تکریم طبیعت عظمیه اصحاب کرام بر کافه امام عین من ایمان است احادیث نبوی آیات قرآنی  
 لایزال از این برود و مطلقا امام پیشوا است میان و کلام ملو و مشحون است که حدیثی محال و کافر است  
 عدوت از ایشان دل داشتن من ایمان خود بر یاد کردن است و دلیل واضح بر حقیقت مذمب اهل سنت است  
 که اولیا الله در کلامی ظل از طل شتی از امت سرور کائنات نیستند حال آنکه اتفاق ارباب تصوف بر آنست  
 که ولایت یک جزوست از هزار جز نبوت پس از پیغمبر اولیا الله و این مذمب نباشند آن مذمب حق و پسندیده  
 رب لغز نیست و بفضل تعالی و رند مذمب اهل سنت لا تعد ولا تحصى از سلف تا خلف اولیا الله بوده اند  
 الله تعالی قیام قیامت قائم خواهند ماند و سلسله ایشان تا فتح صور از اولیا الله و ائمه پس علیهم السلام  
 الشنا جاری خواهد ماند مسئله بیعت و حال سلسله را در رساله ازاله الاشتباه عن سلسله اولیا الله تفصیل ذکر  
 کرده ام و وصلات گمراهی فرقه ضاله روافض نه از محبت آل تبوی بلکه بسبب بعضی اصحاب سول پیامبر صلی  
 است باید دانست که آیات کثیره و فرقان مجید و احادیث صحیحه و ائمه و لا تحصى در مدح و مناقب مرتب  
 و نزولت تک عبا و اصحاب مصطفی دارد و آنکه انکار و باعث کفر ضالک و اولی آن چنانکه بر دو فرقه ضاله فضل علی

و در افضل که سخره شیطان اندر محاسب شده اند چه تخریف میشود چنانکه بیود و نصارت توریست انجیل او را با او  
 و اگر آنسور کلمات تخریف کردند حق جل و علا حبیب خود را در قرآن مجید از آن خبر داده نمود با مدرین سوره لا اعتنا علیها  
 سلف خلف و مسیرین محدثین او بیدار کلام و مباح و مناقبات کرامت صحیح عظام کتب بسوطه و وقتا مظهر منسوطه  
 رسال غیبه و صحائف دقیقه تالیف و تصنیف کرده اند کمالا یعنی علی السیدین عمال نافه که نهایت مختصر است و آن  
 بخود خا رناید کسار بصدق لاندیک کار و لاندیک کلوشتی نمونه از خرواری چند روایات صحیحی از کتب معتبره انقطاع کرده  
 بجلوه ظهور آمد باید دانست که مدح اطمینت و دلالت صریح است بر مروت و محبت سرور کائنات باید که ترک کرده نشود  
 این امر عظیم و عین بیان از طعن طلعان جواب او امام شافعی حدیثیکه بر طعن کردن طاعنات انتهام کردند و در این  
 شاعر قالوا ان رفضت قلت کلاما الرضن دینی و لا اعتقادی تو است من غیر شک خیر امام خیر بود و انکان حساب او  
 رخصا فانی الرضن العبا و ترجمه گفت ایار رخصه شدی گفته نیست رخصه دین اعتقاد من لولا که در من شبه بهترین عالم  
 و بهترین ادوی و اگر یاش دوستی ولی یعنی علی رض پس رخصه من رخصه ترا م از بند شاعر شافعی آنکه سنت نبوی  
 را خبها و قویم اوست قوی در زبان فصیح و لفظ مستین گفت در طری شاعر سحر آمیز اگر بود رخصه حساب ال رسول یا لولا  
 بخاندان بتول گو گو ابایش آدمی و پیری که شد من ز غیر رخصه بری کیش من رخصه دین من رخصه است در رفع  
 من رخصه ما یعنی رخصه است و روح ال عبا و لولا سرور انبیا عین روح خود است بسبب عمل نسبت رسول چنانکه کوه  
 بجای نمایی را با شعار و بخت بیان کرده و روح اطمینت در منی جیت خوشنشین کنیدی منم و منم ندای من و منم  
 بود امید و هر اس از کچه با در اعتقادم پاک نیست از طعن که نهادم پاک دوست در رسول آل مریم و منم سحر کمال و منم  
 جوهر من کان ایشا است و رخت سرای زوکان ایشا نیست همچو سلمان شدیم ز اهل البیت گشت روشن چراغ من من  
 جمیع انما سولی اللهم و سولی القوم کان منهم و لا انا ف اللوم مست عشق اند ما متقان انم لا یخالون لولا انهم  
 چون بو عیون صادقان رسم کی کردی منافقان ترسم این رخصه است محض بیان است رسم عروق اهل عرفانست رخصه که  
 هست حساب نبی در رخصه فرض است بر ذکی و غمی ظهور باید کرد که نسبت ال عبا و اولاد و صطفی علی او عظم و تیره بر انساب  
 از انساب سائر انام و با انساب بزرگان کرام الی یوم القیام و با اعتبار حضرت رسول و قرابت بتول افضل و اکرم انداز  
 سایر مخلوقات لند و دوت نشان واجب است بر کانه خلایق همین است بد بسبب حق اهل سنت جماعت شکر صد که با جواد  
 عظام حقیر از سادات طیب القدر ز اولاد امام امام حضرت امام موسی کاظم علیه السلام که از مشبهه محمد بن سید و طلحه عباسیان و غیر  
 انور رهندستان جنت نشان شدند و این سرزمین بسبب جرمی من السلام غیبت چنان گردانید بد تفصیل این

اجماع و مقصد و مآثر آنست که هر چه حکایت شخصی مذکور است از وی که از شیعیان صاحب طریقت صاحب حال مدعی است  
 کرده که محبت اهل بیت و طهارت و زهد و شاکه حکم دارد ایشان از شیعیان مذکور پرسیدند که در مذکور شما چه حکم است  
 او گفت در مذکور ما جز ایمان است صاحب رباب طریقت گفت در جوابش که الحمد لله در مذکور ما یعنی اهل بیت کل ایمان  
 است حکایت شخصی سید بنی فاطمه ظاهر آگنده یعنی ریش حلق و گیسو را زرد در بار باو شاه وقت برای غرض نیاید  
 و رفت میداشت شخصی عالم ظاهر آراسته از قوم رزان در بار باو شاه حاضر میشد چون که باو شاد و مکتوبین آید و لمحات  
 اولاد رسول تعظیم و تکریم سید صاحب یاده میکرد این امر عالم را ناگوار طبیعت افتاد یک ساله باین مضمون که عالم گو  
 زید باشد از سید خلاف شرع افضل است و واجب التعظیم تالیف کرد و توجیه است که نظر باو شاه گذرانند غرضش ازین  
 تالیف آن بود که باو شاه تعظیمش زیاده نماید چنانکه رساله تمام شد بوقت بیخبره رسید عالم مذکور اراده کرد که ساله این  
 باو شاه کند منور بوقت گذرانیدن رسید بود که همان شب عالم مذکور سرور کائنات منور موجودات را بخوابید که منور  
 نشسته اند و آن سید صاحب سر خود را بر زانوی مبارک آنحضرت نهاده اند عالم مذکور این حال عجیب معاینه نموده  
 حیران ماند و باو بتمام بر آنحضرت سلام کرد و سرور کائنات روی مبارک خود را از طرف عالم بگردانید عالم مذکور طرف خود  
 رفته باو بتمام سلام کرد و آنحضرت روی مبارک خود را از طرف هم بگردانید و کمال غیض و غضب بر چهره مبارک  
 هویدا بود عالم این حال معاینه نموده لزره تمام بر اندام افتاد و با لجزم زد زمین خود را ندانست که کافر شدم چه آنحضرت  
 از ما غضبانند کمال اضطراب بخدمت آنحضرت در آن روی صاوقه باحاج و زاری عرض نمود که باعث غیض و غضب  
 بندگان حضور بر این حقیرم را با تقصیر غلام را معلوم نمیشود آنحضرت در عین غیض و غضب زبان الهام تر جان فرمودند آیا  
 عالم از اولاد افضل است عالم این فرمایش را از خواب بیدار شده مضطرب حیران گردید و دانست که خسرن و نیاو  
 آخرت عارض عالم گردید و از حسرت ناشایسته خود یعنی تالیف ساله بسیار از بسیار نام و پشیمان شده ساله  
 مسطوره پاره پاره کرده که اثری از آن باقی نماند علی الصبح بخدمت سید صاحب شافیه حلقه و زرد سید صاحب آواز  
 شنیده بیرون تشریف آوردند پرسیدند که کیست عالم مذکور عرض کرد که عاسی گنهار و بسیار گناه و گستاخی از مرا  
 فرمایید سید صاحب که ازین ملامت واقف محض بودند گفت عالم متحیر شده فرمودند که شاه گناه ما بگویم که معاف کنم  
 و تا که عالم بستید بر تبه شما علی و ارفع است ازین چنان که میگویی عالم مذکور معامله تالیف رساله از امور شیطان  
 و نفس تار و روی صاوقه و غیض و غضب سرور کائنات نسبت خود نقل کرد و سید صاحب آن حکایت عجیب و غریب شنیده  
 متعجب شده فرمودند که چینی آدمی است که خیالی و لا خود گوناگون است سید از ند علی الخصوص سرور انبیاء

که همیشه خیال است خود میدارد چه جائیکه اولاد عالم مذکور از آن و زار فعلی شایسته خود تائب شده تقطیر و تکریم بسیار  
 ساوات کرام میگردد و عمر شریف خود را برین طریق حسنه گذارند میان و خوب مودت و محبت آل رسول و اولاد قبول  
 قال الله عز وجل و علاقل لا استلکم علیه جزا الا الموتة فی القربی انتم و حق تعالی جلشانه بگو ای محمد رسول منم که شما  
 تبلیغ احکام هیچ فردی مکر دوستی و محبت قرابی و اهل بیت فی تفسیر المدا رک و البیضاوی و الشعبی و کشاف و  
 انما نزلت هذه الآية قبل ان یسأل الرسول الله من هو الا الذین حببت علینا مودتهم قال علی وفاطمة و  
 ابناهما ترجمه و تفسیر مدارک و بیضاوی و تفسیر شعبی و کشاف مذکور است که روایت کرده شده هر گاه که این آیه نازل  
 شد سائل از جناب سالت پناه سوال کرد که کدام اند از قرابت تو یا رسول الله که دوستی و محبت ایشان بر ما  
 واجب لازم است فرمود آنحضرت که واجب المحبت از قرابت من علی وفاطمة هر دو پس از ایشان حسن حسین  
 اماک العلماء در رساله سابقه اسادات گفته مکتبه درین آیه آنست که چون آنحضرت نجیب خداوند اهل بیت محبوب  
 مصطفی چنانچه بتواضع معروف و توارث مشهور است و مودت اغریزین اغریز است و محبوبان رسول الله اشرف  
 ترین اشرف پس از با شرف تشریف داده تا صرف الشی فی محله باشد پس مودت یعنی مودت خاندان <sup>مصطفی</sup>  
 بر مودت منقض صیح واجب ثابت است که اگر قبول کند و نقاد شود مودت و مودت باشد و الا کافر و طرد و مردود است  
 عبارت از لکن اگر کسی امانت نماید علوی را علویست موی مبارک را موی که کافر گردد و بجهت که علم گفته اند که اگر  
 کسی کو بی غیر خدا که در او دوست داشته است من دست نمیدارم کافر گردد و بالجزم زیجا گفته اند التکبر ملعون  
 یعنی تکبر با مصطفی یا کسی که تکبر نماید با مصطفی باز گردد ملعون است باید دانست که تکبر و امانت و جفا و حقارت و له  
 بوالد عقلا و دنیا و حسا و شرعا ثابت است بلکه امانت نهادن که نسل بیورد و اصل وجود باشد هر است بعضا حب و سینه  
 چه گمان است ترا که امانت کفرش عالم را که پوست گاو و خرست بمس اس جل عالم کفر بود و لایسا فرزند می که خبر علی  
 و بر کال صلب و قلبی است امانت و عناد وی مصطفی سرایت کند حاش الله لا یظنه احد لکن در شکره الا و لیا سیکوید که  
 را بر حضرت رسالت پناه ایمان است و بر اولاد وی ایمان ندارد و از بعضی و عناد و استکبار اولادش باز نیاید از عناد  
 آنحضرت باز نیامده باشد یا نبی که دشمنان و لادشندان دشمن شاه است و محب اولادشاه عب شاه و از بهر این  
 در زاهدی و عثمانی میگوید که مودت اولاد رسول شریطانان است تا این حاصل منی آیه تشریفان باشد که بگو ای  
 محمد این گروهیدگان خود را که شیخو هم از شما تبلیغ و حق را که از جور و جفا اولاد من بازماند و احسان  
 حسانت از ایشان باز میگردد و از فسق و فجور ایشان رعایت ایشان فرزند را میدهد آنچه تمامی ایشان است

بر ایشان رسانید لا یتخذه المحبته چه این همه محبت است قال الله تعالی یون یعترف حسنه نزولها حسناً  
این چه کس است با این شریفه سابق است فی الحدیث عن لیدی آنها الموت الی الال رسول یعنی کس است که  
اولاد و ظاهر و رسول خود است ذکر آیه شریفه بعد آیه که در سابق دال بر اینست بر وجوب دعوت قرآنی رسول و مشهور است  
که هر چه در حدیث قرآنی است اگر چه بطاهر عام است کما قال فی الحدیث ان الطاهر العموم فی اشی حسنه کانت الا انها تنبأ  
والمؤمنین اولاد اولیا ذکر ما عقیبت ذکر المودقه چه چنانکه گفت در تفسیر مدارک در بیان آیه من یقرئ آیه شریفه  
است چه است که باشد لیکن این آیه که در حدیث شامل است دعوت را شامل شدن بذاته اسباب ذکر این آیه شریفه در ذکر  
آیه که دعوت یعنی اگر چه بطاهر از حسنه عام دعوت است اینست که بعد از آیه شریفه دعوت نازل شده دلالت میکند  
که از آنست بر دعوت قرآنی است و مویب این است حدیث شریف است مروی از عبدالملک بن عباس گفت عبدالله  
عباسی و فلیک نازل شد قل لا اسئکم اجر الا الموده فی القربى من یقرئ حسنه نزول حسنه انقضه عما به کرامه یارسوا  
الله انکم ایمانکم انما یبایان که واجب است بر من دعوت ایشان فرود و رسول خدام علی و فاطمه و پسران برود  
روایت کرد این حدیث را ابن ابی حاتم و حاکم و حاکم حلیک سلاست دعوت تو روشن گشت و چون بکلمه قرآنی علوم  
شکست اولاد رسول است پس اگر ولد از اولاد رسول نزد منی رود که خود را من گوید مدعی دعوت  
نمود باشد و چون او را من خود بروی پیش کند چیزی از بهی سوال کند نخواهد لانهم است که آن شی رسول است  
اولاد رسول باشد که بیزیرا که خواست عبود را هیچ محب کرده پذیرد از ایندا انحضرت از یاران و اهل بیت  
نمود پس به اندل عندک شنی فاکله فانی جامع آیان زو شام چیزی هست که بخورم او را هر آینه من که سینه ام کله طریقه  
مروت و احوال و یگانگی است که کالای دوست بی اذن دوست است که قضیه محبت چنین است عجب تر عجب است  
از کسانی است که خود را محب عاشق رسول خوانند و از دوستان نامندان اهل بیت تصور کنند و ورشته انما نبأ  
الشیخ فی تومر کابنی فی امته خود را دانند و بیانگ را نشسته پیش خود را نشود و تا کرده مع ذلک اگر دعوت کنند اولاد  
رسول را که فقرا باشد خوانند و امانکه ناخوانده ایند از در بیرون برانند اگر دعوت از بهر نمود خلق است اجابت  
آن خیانت است نه دیانت در کجاومی گفته و قتیکه معلوم شود و دعوت چیزی از فساد یا چیزی که لایق شود بسبب  
و طعن برین آن دعوت جائز نیست و در مشارق میگویند دعوت که در ویش از بیرون ارند و تو نگران با  
وزون خوانند بسبب که دشمن فقر این دعوت را انحضرت ص مبس الدعوه خوانده خاصه که فرزندان و ولید  
رسول را که دعوت نشان نصیحت است پس چون ایشان را در دعوت بیرون گذارند از محبت بیزار باشند



و این دعوت نباشد بلکه ظهور عدوت با محضرت علی علیه السلام حکایت کرده اند که چون خواجہ فرید الحق و الدین گنج  
 شکر را با سید عارف دعوت می آمدند میفرمودند که بیک شرط قبول میکنم که سادات را در پیش دارند و ایشان را  
 بر صدر جاده بند هر آینه بدین عادات حمیده و خصایل پسندیده قطب عالم گشت ز شایسته شایسته را و گان و خواها  
 پیش نظر باید داشت علی الخصوص رعایت کسانی که تبص قرآنی و حدیث نبوی محل دعوت و تقرب محبت اند باید  
 دانست که احادیث بسیار در مدح آن مودت و محبت کردن از ایشان در صحاح وارد اند بطریق اختصار رساله  
 بر احادیث چند گفتا کرده شده فی المشکوٰۃ اخرج مسلم عن یزید بن ارقم قال قال رسول الله ص یوما فینا نطینا  
 ما یرید عی الخم فیرین مکه و مدینه فمدت و انشی علیہ و عطف و ذکر ثم قال ما بعد ایها الناس انما ابشر بکونک  
 ان یتی رسول ربی فاجبت و انما ارک فیکم الثقلمین اولها کتاب مدنیة الهمدی و النور فخذ و کتاب الله  
 و التمسکوا به فحث علی کتاب الله و عیب فیه ثم قال و اهل بیتی و اذکرکم مدنی اهل بیتی اذکرکم مدنی اهل بیتی  
 اذکرکم مدنی اهل بیتی ترجمیه و ایت کرد مسلم از یزید بن ارقم فرماد گفت ز یزید بن ارقم ایستاد رسول خدام روزی  
 در میان ما در جائیکه خطبه میخواند موضوعی که در آنجا آبی بود خوانده میشد آن موضوعی خم عذیر میان مکه و مدینه  
 پس شکر و ثنا بجهت جن خدا که ما را بری بجا آورد و نصیحت و پذیرد و مان که ما بسویق و اولی بود و او بعد از آن فرمود  
 ما بعد حمد و ثنا بدیند و آگاه باشید ای مردمان بدرستی که من بشیرم قریب است که بیاید مرا فرستاده پروردگار من  
 و قبول کنم و امر او ملک الموت است یعنی ملک الموت بیاید من ازین عالم اتفلال کنم لهذا شما عظم میکنم و میگوم  
 که میگذازم میان شما و خیر نفس عظیم اول آن قرآن شریف که کتاب خاست و در آن نور و هدایت است پس بگوشید  
 و عمل کنید با او و نواهی آن و چنگل زیند بوی تحریص فرمود بر کتاب الله و ترست نمود با تمسک و می بعد از آن فرمود  
 دوم از آن و نفیس عظیم اهل بیت من اندیاد میبایم خدا را در حق اهل بیت خود سه مرتبه این کلمه را تکرار فرمود یعنی از  
 خدا ترسید و حقوق ایشان نگاه دارید و محبت ایشان شعار و در خار خود سازید و انهم ان یقر قاحتی بر علی علی الصلو  
 یعنی کتاب خدا و آل عبا با هم جدا نخواهند شد تا که خواهند آمد بر ما بر جوض کفتر از محبان و عاصیان خود خیر خواهند  
 داد و این و ایت در مشکلات شریف مذکور است و فیها ایضا اخرج احمد فی مسنده و این خبر و الحاکم فی المستدرک  
 عن ابی ذر الغفاری انه قال هو اخذ باب الکعبه سمعت النبی یقول لا ان مثل اهل بیتی فیکم مثل سفینه نوح  
 من کبها نخی و من تخلف عنها بک ترجمه از ابی ذر غفاری روایت کرده اند که گفت ابو ذر در حالیکه گرفته بود  
 آیه اشتمیم از رسول الله که میفرمود آگاه باشید که مثال اهل بیت من در میان شما مثال کشتی نوح است کسیکه

سوار شد شتی نوح نجات یافت از غارت سیاوشی که سیکه باز ماند و تخلف در زمین غرق شد و پهلای گشت به بحال دنیا  
و آخرت گرفتار ماند پس بطوریکه حقوق او ملائین چنانکه لایق است بجا آورد بمقامات قصی رسید و هر که انحراف از ایشا  
کرد گرفتار غلاب غنیمی گردید و آتجرح احاکم عن ابی هریره ان رسول الله قال خیرکم خیرکم لاهل من بعدی بهترین  
کسی است که بهتر و نیکو باشد در حق اهل بیت بعد از من و آتجرح احاکم و الترمذی عن ابن عباس قال قال رسول  
الله حیوا الله بما بینکم من نعمته و آتجرح احاکم و الترمذی عن ابن عباس که فرمود  
رسول خدا دوست دارید خدایا برای آنچه که میباید از نعمت خود دوری دارید برای دوستی خدا و دوست  
دارید اهل بیت مرا برای سستی من دشمنان و بچسبید مدح اهل بیت است از آن مشربند این که گفته شد از اوچ طایفه  
حباب ایشان دلیل صدوقان و بعضی ایشان نشان کفر و نفاق و قرب نشان پایه علو و جلال بعد نشان پایه غلو و جلال  
گر شمارند اهل تقوی ابطالیان سنای عملی را اندازند قوم تقوی باشند و اندازند این خیل مشیو ایشانند و اگر  
چو پسند آسمان با افضل سائل من خیار اهل الارض بزبان کواکب انجم هیچ لفظی نیاید الا هم هم غیبت است  
اذا و نهوا هم بیوت الشری او انهم یولدوکریشان سابق است و انهم هم بر همه خلق بعد ذکر الله سر سر نامه را  
رواج او را می نامند نشان است بعد نام خدای چشم هر نظم فشر الی با باشد از زمین نام نشان رونق و اخرج  
ابن به الدالین فی الکبیر و ابن عساکر فی تاریخه عن محمد بن کعب القرظی عن اعباس بن عبد اللطیف ان رسول  
قال بال قوم تجرون ما ذرا و جلا من الملتی قطعه واحد شیم و الذی نفسی بیده لانه خیل قلب مر الا ایمان حتی  
بجهنم التمره ابراهیم می بر آرزو این چه و طبرانی در کتب و ابن عساکر در تاریخ خود از محمد بن کعب قرظی از عباس بن ابی  
از رسول الله که فرمود در رسول خدام چه حال است قوم را که با من سخن بگویند هر گاه که می آید مردی را اهل بیت است  
میکنند سخن را و من می سازند و قسم می آید ذات من در دست او است و منی آید در اول مردی ایمان مگر آنکه دوست است  
اهل بیت مرا برای خا و بجهت قرابت ایشان با من و سخن بیدارم رقم قال قال رسول الله من یدین منی حیوی  
و میت منی و لیکن جنته الخلد التی وعدنی ربی فلیقل انه یحب علی بن ابیطالب فان لم یخرجکم من الیه منی من  
یظلمکم فی ضلال یکنذا اخرج الطبرانی فی الکبیر و ابو نعیم فی فضائل الصحابه روایت کرد از یزید بن ارقم که فرمود رسول خدا  
کسیکه زندگانه بزرگوار من میمیرد و بموت من بماند در جنت خلد که حق تعالی از من رسد کرده است بان جنت پس بگویند  
که دوست دارد علی بن ابی طالب بدین سبب که علی بن ابیطالب بیرون نخواهد آورد شمار از هدایت و نخواهد آورد شمار  
در ضلالت عن سلمان قال بر من سلمان شد حبک اعلی قال سمعت رسول الله من احب علیا فقد احب منی گفت

مروی سلمان فارسی را که بسیارست محبت تو با علی ابن ابی طالب سلمان جواب او شنیدم رسول خدا را که  
 فرمود کسیکه دوست داشت علی را پس تحقیق که دوست داشت مرا و من بریده عن بیه قال قال رسول الله  
 ان الله امرني بحب اربعة من اصحابي و اخرجني الله بهم الله قال قلنا من هم يا رسول الله و قلنا يحب ان يكون منهم  
 فقال لا ان عليا منهم ثم سكت روایت است از بریده از پدر او گفت بریده فرمود رسول خدا بدرستی که حق است  
 او که در محبت چاکس از یاران من و خیر او من که او سبحانه تعالی دوست میدارد و آن چاکس را گفت بریده گفتم  
 ای که اسم اندان محبوبان تو و حال آنکه هر کس از او دوست میدارد که با شتم من از آنها یا رسول خدا پس فرمود  
 آگاه باش بدرستی که علی از آنهاست بعد از آن نامه نوشتی گفت و در بعضی آیات نام سلمان و مقادیر ابوذر آمد  
 که در آن از انصاف و شوق غیره و اخرج الترمذی مسلسلا با السوات الا شرف ان النبی ع ان پیروی حسن بین  
 قال من احبني واجب بين و ابائهم و اهلها كان معي في ذنوبين يوم القيامة بآوردن سلسل از اهل بیت  
 عننت و طهارت تا بهم السلام بدرستی که رسول خدا گرفت و دست حسن و حسین را فرودم کسیکه دوست دارد  
 و دوست دارد این هر دو را میبرد و ما را با آنها را پس آن کس همراه من خواهد بود در روز قیامت و در فصل  
 الخطاب حدیث اولانی آورده که اول آن است من مات على حبل من محبمات شیب الا من مات على  
 حبل من محبمات مغفور کسی که مرده چسب آن محبمات شیب آگاه باشد کسیکه در حبل محبمات مغفوریم  
 چنین عاقبت بسیار در مناقب اهل بیت و طهارت وارد شده اند که برای اصدار آن دفتر بنی یاری مختصر  
 گنجایش آن ندارد و این قدر قلیل برای تمییز و من متقی متمسک بعبودت آل رسول بر تعظیم و تکریم آن بتول  
 کافی و وافی است لهذا علی او اخصی شهاب الدین و ولت ابوی در رساله مناقب السوات گفته ای که اول  
 فی شرح التعریف الشیخ جاک یعنی در تعظیم علی علیه السلام فرمود و دوستی تو در چیزی که گویند از عیب و گنگ  
 و گویند از طعون و تنکار پس نتیجه این مقال آنست که بودت اولاد رسول تمام خاصه از جهت فرزندی  
 رسول است قطع نظر از عبادت و خواریشان زیرا که در آیه کریمه مطلق قرآنی مذکورست و فرزندی با صلح  
 اتباع موقوف نیست از آنکه چنین که بنی اسرائیل بنی آدم کافرند تا در خطاب بنی آدم بنی اسرائیل خارج نشوند  
 و هر چند که مصطفی علیه السلام افضل انبیاست از بنی با شتم بنی عبدالمطلب خارج نیست نهی عبارتند فایده بود  
 اولاد رسول ابراهیم خدای عزوجل بر جمیع مومنان از اصول طاعت است رعایت شان ترا و اطاعت ایشان  
 واجب است اگر خوب و خجسته و عصیان و خطا رعایت از ایشان باز گیری ایمان طاعت از او رسول تمام بر باد

داده باشی در زمان اهدای عهد و پیمان شیخ الشیخ نقل کرده من کان فی قلبه حب رسول الله لابد من محبت اولاده  
 هرگز باشد در روز محبت رسول الله پس چاره نیست او را از دوستی اولاد او شیخ احمد بخاری گفته هر که با اولاد  
 رسول الله نسبت طبعی است او در عین عنایت و عطیه باریست اگر چه گناهای عالمیان را در او اگر چه طبعی نباشد بسیار  
 سعی و کوشش است که روزی که کوشش و سعی مستنیا و تحقیق و اندک و پیاپی از رحمت رانده اند اگر چه ز صبح تا رویش  
 تمام بر زمین مال و علم و لیس آخرین بخاند هیچ سودمند نیاید و برین اعتماد و قنای از آنکه بسیار علماء و پارسانه شده اند  
 علامت نبوت ایمان است که اولاد رسول را دوست داری و طبع دوستی ایشان نسبت که از دیدن ایشان خوش خو  
 بازدان محبت و اگر خدمت ایشان چنانکه با یازدهان بجای آوری هیچ چیز از ایشان در قیام نماند که مگر محبت و دوستی  
 قلبی است کتابت شرفنا النبوة آورده که در بغداد و علوی بود او را سید خاتم میگفتند و بسبب نامش چنان بود که  
 در دست شخصی انگشتری پیدا زوی طلب کرده اند و در آن شب آن شخص سرور و کائنات را بخواب بید که از زوی وی گرفته  
 و حضرت فاطمه هر از نیز بخواب بید که از زوی وی گردانیده و سفیر مایند تو همانی که انگشتری بطلب فرزند من ندای بعد  
 آنم و خدمت دوست چون در وقت انگشتری را بست و با بدایمی دیگر پیش شکر آرد و بی او و در شانها انگشتری گرفت  
 از آن بار شکر آرد و رسید خاتم گفتندی باید دانست که این انواع خواهرها کسی نمایند که او را خواهد و از آن خود  
 گفته او را و هر که او را اندک بیگانه است اول بر که دانند چون او جهل در نیرید لعنهما الله اللهم ابد قلوبنا لعلون بار خدا بیگانه  
 کن قومی که نمیدانند آری مومن در پیش اگر میتوانی بقدر امکان و سع عطیات و احسان در حق ایشان کن اگر چه  
 جان روان فروختنی و با خانی بود در باز و فدا سازد این نعمت را بدست آرزو غافلین میباشی وقت رغبت شمار  
 فی الواقع این امر قوی سید نجات ستاین مرا سرسری نباید گذاشت ای مومن مستقی اگر اینکار یعنی محبت مسودت  
 آن رسول و خدمتگذاری نشان از دل جان مال بتوفیق حق سبحانه و تعالی از تو سر انجام یافت از نهان فانی  
 عند رسول و نیکو کارهای رفت شمع و نیا گرفت شغل سر از فعل بد و خوش وقت آن کسی که نیکو کار می رود  
 و این عطیه عظمی است که هر کس اعنایت نمیشود و ذلک فضل الله یوتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم این بزرگی از جبار  
 خداست عنایت میکند هر که را خواهد و خدا صاحب بزرگی عظیم است قطعه سرورم عشق بوالهوس ندمند و سوز  
 دل پروانه گس از ندمند بدیر باید که یاراید بخبار این دولت سرمدی همه کس ندمند یعنی دستور القضا  
 آن محب رسول اولاد و کان فی الخیر و دستور القضا مذکور است تحقیق محبت رسول و اولاد در جنب سبب  
 بشارت سرور کائنات مغفیر موجودات حکایت و تفسیر معنی سبکوید عند قول تعالی قل کل عمل علی شاکلته ای علی

عدوی عمر بن الخطاب علیه السلام بنام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حدیثی که از آن روایت کرده است که  
 بدینا می گوید که گفت ای اشک و زخمای حسین علیه السلام در پشت کرد با باین لشکر گران میبودی تا جان روان  
 خود باین لشکر گران میباشی نه زود برستی خدا ختمی و در ختمی انشبیکی از اجلای آن شهر را بخوابید که آنحضرت میفرمود  
 ای فلان عمر بن الخطاب علیه السلام برسان و بگو که بریت تو را اطلاعی و او نیز ثواب آن رسیدی در کفایت  
 شععی میگوید بعد از قتال عمر بن الخطاب علیه السلام را در خواب دیدم پرسیدم که خدا تعالی یا تو چه کردی گفت هم بدان نیت آمدن بشه  
 آبی بر من را توفیق محبت خاندان رسول از زانی کن فایده باید دانست که رعایت اولاد رسول بر شری مقدم  
 و الله تعالی بقدر تعالی و اعلموا انما نعظم من شی فان عندنا رسول ولذی القربی فی الکشفای بقدر من علی سائر  
 الناس اللهم سوره ای قدوة در کشفای و تفسیر این آیه که میگوید مقدم کرده شوند اولاد رسول بر تمام شی آدم چه ایشان  
 خلای هستند و فی المنافع و بقدر من علی سائر الناس ترجیها للقرابتی و منافع مذکور است که مقدم کرده شوند اولاد  
 رسول بر تمام عالم محبت قرابت رسول یعنی قرابتی و فرزند میمصطفی از جبهه شرف او از علم تقوی راجح است در  
 شرع الاسلام میگوید در باب سفر مقدم کرده شوند اولاد رسول در مشی و جلوس و در باب محبت میگوید تعظیم اولاد  
 رسول وسی در حوائج ایشان محبت ایشان لقب لسانج است و مقدم داروایشان از نفس خود و بهر حال  
 و تشریح امام فخرالدین رازی گفته جانز نیست شیخ علم و متقی را که جلوس کند فوق علوی جلال چنان است  
 در روین است این معتمد از امام محمد روایت کرده در جمیع کارها اولاد رسول خود مقدم دارند و در صدایشان از اجاد  
 اگر چه اعمی باشد الحدیث فی اخبار الثمار و شرف النبوة از لجة انما لهم شفیع یوم القیامة ولو ان ولد نوب بل الامن  
 اکرم لذریته و القاص لحوایجهم و الساعی عند اضطرارهم و المحب لهم لقلبه لسانه در اخبار الثمار و شرف النبوة  
 مذکور است که آنحضرت فرموده چهار کس اند که ایشانرا شفاعت کنم بر روز قیامت اگر چه آمده باشند بجناها تا آنکه  
 زمین بی گرامی دارند اولاد من در صهر کرده حاجات شان سوم کوشنده در حوائج شان چهارم دوست ازنده  
 مرا ایشان بلک زبان و فی الذکر حمیمه الساعی الوری فهم نزل بل فی وقل لا اسألكم علیه جلال الموده فی الامن  
 و در در مذکور است اولاد رسول محبت خداوند بر خلایق در شان شان نازل شد بل فی وقل لا اسألكم الایه قال الشاه  
 هم معشر حمیم دین و بنفهم کفر و قربهم بخار و مستغفر یعنی حاجات گروی مذکور است ایشان دین است و در شان ایشان  
 کفر و قرب شان جای نجات و بجای عصمت است حضرت امام ابو القاسم سفیر ما یزید عجب ترین عجاب کسانی است که  
 در نماز میگویند ای بار خدا یا بر اولاد محمد در صهر کرده و بیرون نماز ایشان شکستار کنند و مغرور بچاه دولت ملک

شوند و اگر سادات برکاب ایشان دوزخ بنیزد لعنت خدا بر ایشان اگر کسی را عرض کنند جواب بدهند و این  
 صبح خاصه فرعون است در خلائی که کند در طلائع بر کیم الا علی گویند و ندانند که آن بطش ربک لشکر فتن بر روی  
 تو بر این سخت است فایده این گروه ضالی است وقت در کذب و نفاق مبتلا میشوند چه در هر نماز طلب رود بر آن رسول  
 میکند و در خارج نماز خلاف آن از ایشان بوقوع می آید این صحن نفاق است لغوی باشد من لک موسی باید که  
 عظام باطن بحسان دارد حضرت رب العزت جل جلاله فرمود با ذکر مصطفی یاد کرد و در مصطفی درود خود با اولاد خود جمع کرد  
 تا فاضل اند که جز از کل فرع از اصل خارج نیست و لهذا امام سلمی گوید هر که اشتیاق زیارت حضرت رسالت  
 باشد و بگذری بازماند با عقاید پاک یارت حسینی کند ثواب یارت حضرت رسول حاصل کرده باشد امام محمد  
 شیبانی رحمة الله علیه گوید که بار بار دیدم که امام عظیم در شب نده داشتی و بر روز صائم بودی و به نیت زیارت رسول  
 نده زیارت امام محمد باقر آمدی و فتوحات بجا آوردی وادی و شود در مقبره جاروب و می حکایت آورده اند که  
 روزی امام عظیم ابوحنیفه کوفی رحمة الله علیه در مدرسه درس میگفت و مستفیدان کثیر جمع بودند یک طفل صغیر سواد  
 بازی گمان بر روی سر آمد امام عظیم دست بسته برای تعظیم آن برخواستند سه بار همین طوری اتفاق افتاد هر بار که  
 شاهانه عالم بر روی سر آمد امام عظیم برای تعظیم او بر نیاستند و صدیکه از مدرسه میرفت می نشستند مستفیدان سوال کردند  
 از امام همام که این چه حالت است فرمود برای شاهانه عالم تعظیم میکنم و الا عاصی شوم و روزی رسول شرمند  
 هر کس از محبتین مراعات امام عظیم و سراج عالم شد عجیب ترین عجاایب کسانی است که روضه سادات درون گذاشته بر آید  
 عزیز تصدیق کنند زهی غفلت و حیران بسعادت فی القوائد الجالیه اگر و اولاد می صالحمین الله و اباطالحمین و فوائد  
 جلالیه مذکور است فرمود آنحضرت ص بزرگ دارد و اولاد صالحان را را پر خدا و بزرگ دارد و اولاد فاسقان را را بر با اتفاق  
 کرده اند علی که شرف علوی است و تبارک و تعالی و اصرار عصیان چه شرف علوی سبب شرف رسول است و شرف غیر از  
 میشود بار رکاب نواهی حکایت می آرند که در مجلس سلطان عمر بن العیث که پادشاه بلج بود در سینه علویان می نشستند و در  
 میسر و قهار روزی نشاندی غریب دعوی عجیب بر سلطان مصادف کرد و بصد علوی نشست سلطان گفت  
 ای خدوم درین زمان شرف انسان کدام اند گفت سواد و نعمت سلطان گفت پس دارم از روزی که گفتیم که حقیه شو و گفت تو هم  
 که حقیه کنم باز سلطان آغاز سخن کرده گفت تمنا دارم که سپردم را علوی کنی تا هر دو شرف در خانه من باشند آن نشاند  
 گفت شاه این شرف اصلی و نسبی است بعین کسب است نه به تاج ابرام اجابت و اصلا با جمع نشود و ایشان در حیات  
 دولت و شرف و فضل از فضل الهی و شرف عالم و زهدی است علی عمل برین بیرون نماند و چون ترک کند صدرا کمان

پس سلطان فرمود تا او را در مجلس آمدند و از آنکه مرتبه خود شناختند و در فضیلت او و اولاد رسول و ترتیب قبول علم  
 اهل سنت و جماعت قائل شدند و چون آنکه فضل بعضی از ائمه باید دانست که نزد معتزله و بعضی شیعه و متفلسفان  
 بعلم است و دلائل نشان در کتب کلامیه مستطوره اند و اهل علم را اهل سنت و جماعت بر آنست که فضل بترتیب اول علم  
 محمد رسول الله است بعد وی آدم صفتی است بعد نشان دیگر پیغمبرین صلوات الله علیهم اجمعین بعد ایشان خلفاء اربعه بترتیب خلافت  
 ایشان و الاوقافه بسبب قربت از رسول الله بعد ایشان شش نفر عترت مشهوره بعد ایشان اهل بیت بعد ایشان اهل علم  
 بعد ایشان اهل حدیث بعد ایشان صحابه دیگر زیرا که اگر کسی علم اولین و آخرین بخواند و بقدر حال خود که در زمره نقره و صند  
 و بدینتره یک صحابی نرسد اگر چه آن صحابی خاطی یا باغی باشد مثل حضرت معاویه و مثل نشان بعد نشان تابعین بعد از  
 حضرت اویس فی خیر التابعین بعد از ان ابو حنیفه رضی الله عنهما بعد از ان علماء عامون بعد از ان هر که نفع یابد از و مروان  
 بعد از ان مومنون صالحون برین عقیده شریفه اتفاق علماء اهل سنت و جماعت است رحمهم الله من خالف عن  
 نقد صل سوار السبیل هر که خلاف کرد ازین ترتیب گمراه شد از راه راست که از افاده ملک علماء فی مناقب السوا  
 الحاصل در کتب معتزله اهل سنت با اتفاق مذکور است که اولاد رسول الله خلفاء اربعه افضل اند از کافه انام با اتفاق  
 روایات بسبب قربتشان از سرور کائنات و فی تفسیر الزاهد به الهدی الخیر الوالد فی تفسیر الولد مستلزم تعظیم الوالد و تفسیر  
 زاهدی مذکور است که پس از پیغمبر است پس تعظیم پدر لازم است تعظیم پدر را خلاصه آنکه پدر و جد کسی که معظم باشد فرزندان  
 او نیز معظم باشند چنانکه فرزند پادشاه از پادشاه با شرف با و شاه شرف باشد حکایت می آید که سلطان بلخ را دختران بسیار  
 بودند و همیشه بسبب کفو ایشان منان و متفکر میبودی روزی بوزیر گفت بسبب کفو دختران تا من تفکر است وزیر  
 علماء و فقهار جمع کرد و بایشان در باب دختران پادشاه شوره کرد و بعد تا من قبل قال بسیار رای همه با برین قرار یافت  
 که دختران با اولاد رسول الله دهند که بالا ازین هیچ نسبت نیست اولاد را اگر از روی مصطفی گوی می زاده و فریشتی و  
 ناشمی زاده اند و از روی علی ولی شیخ و عالم فقیه و خلیفه زاده و از روی سلطان شاهزاده وزیرین کیفیت را پیش پادشاه  
 گذرانید پادشاه بنا پسند وزیر را غلط فرموده و دختران اسیادت تسلیم نمود و گفت سعادت تمام و دولتی عظیم حاصل  
 کردم که من جد فرزندان آل رسول شدم و دختر و پسری من خاله و خال ایشان شدند الحمد لله علی ذلک حمد خدا برین  
 نعمت عظیمه تنبیه بر خون لازم است که وسیله جوید بار رسول و اولاد و اوقات الله تعالی یا ایها الذین آمنوا اتقوا  
 الله و اتقوا الیه الی وسیله ای مومنان سپهریزان گناه و بگوید بطرف خدا و رسول و وسیله او و وسیله نغمه موت و محبت  
 و تعظیم و تکریم و قرابت با فرزندان رسول دست نهد و شمس خدایا بحق نبی خاتم که بر قول بیان کنی خاتم اگر

دعوت مردمی و قبول مومنی و است و انان ال رسول فصل در بیان آنکه هیچ زاولاد رسولی تداوی کفر نمی  
ملک العلماء و مناقب السادات گفته ایمان ذات بچو ایمان عشره مجتبه است قال الله تعالی انما یرید الله لیتوب علیکم  
الرحمن الالمیت و یریدکم تطهرن اراوه میکنند حق تعالی مگر آنکه بر دانه نما نجاست ای طبیعت طاهر کرده اند شما را  
طاهر کردی مراد از حسن طبیعتی کفر است پس تنبیه حق تعالی نشان از طبیعت و رفع کرد نجاست کفر است کفر ایشان جمع  
چه طور خواهد شد کما الاضحی حیوانی که بر دانه پوشیده نیست مراد از طبیعت علی فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام اند و اولاد  
ایشان الاتق با ایشان است لهذا صدق ایشان جرم است چه ایشان پاک اند از غلط و صدقه رحیم مومنان است  
قوله تعالی ما نزلنا از حرف طهارت اولاد رسول الله است از مفسرین و قوله کونوا مع الصادقین باشند  
با صادقان می محمد و اولاد محمد پس ایشان حکم نفس صادق باشند صادق کافر نشود مصطفی اولاد وی امت او را  
بسیار دیگر قیاس معان کرد و فضیلتی که مصطفی را بوجه مخلوقی را نباشد که نفس کسی که فخر عزت باشد فرزندان او را بفرزند  
دیگر چگونه قیاس است اید و نیز در نشانت ایشان خلوص بسیار وارد شده اند فی الکشاف رواه علی بن ابی طالب  
کریم صلوات الله علیه علی اول من دخل فی الجنة انما وانت و الحسن و حسین و از واجبا عن ابائنا تا  
در یاتما خلف او را اجناد کشف مذکور است هایت از علی گفت علی که فرمود رسول الله با علی اول کسی که  
بهشت در آید من باشم و تو و حسن و حسین باشند و زمان ما از راست و چپ و فرزندان ما عقب زمان ملک العلماء  
گفته این حدیث صحیحها و برهان علی است یرتق اولاد رسول فی شرف النبوة عن حمزة ابن مره عن علی بن ابیطالب  
کریم صلوات الله علیه علی اول من دخل الجنة انما وانت و الحسن و حسین فقال رسول الله فمحبوبنا قال من و انکم در شرف النبوة  
مذکور است از حمزة ابن مره از علی ابن ابی طالب فرمود رسول خدا با علی اول کسی که در بهشت در آید من باشم و تو و حسن  
و حسین پس علی گفت یا رسول الله پس نان فرزندان ما آنحضرت فرمود از پس شما و فی المشارق ان بعد الحج  
عینی من عدوی فی محل احد در مشارق مذکور است تحقیق خدای تعالی خواهد کرد در میان ما و در میان دشمنان در محل احدایه  
شرف اشارت است در حق جمیع فرزندان آنحضرت یعنی فرزندان رسول با کافران روز جزا نیاید چون جا  
کافر و فرج است ایشان یعنی فرزندان رسول در روز جزا نباشند یعنی کسیکه از خون مصطفی منوط باشد جامی و فرج  
نباشد ملک العلماء گفته اند چنانچه می برم که اگر خون مصطفی در روز جزا با ندمم آتش بوستان گردواند  
اعلم بالصواب بیده المرحوم و الهام به تخصیص حضرت علی مرتضی با کرم صلوات الله علیه با آنکه موجب من سعد سعدنی بطین امر  
مشتقی شقی فی بطن سهر که بنیک شد نیک شود حکم ما خود هر که منتی شد شقی شد و در حکم ما در خود ما رسالت واضح



دلالت گشتند بر آنحضرت و تنبیه و تشکیم با و برون در روایت صحیح آمده چنانکه آنجناب در شکم با و برون در روایت صحیح است که بیت  
 سجد کند در شکم چه می سپرد که مادرش طاقت شنیدن نمی یافت و سجده کردن نمی توانست اول آنرا کسیکه با سجده باشد  
 و از لوث شرک و شفاوت پاک باشد و بجز طهارت از ابتدا تا انتهای خیر می گیرند آنجناب است کرم الله وجهه در این فضیلت که است  
 از این بنام ناسخ مخصوص گردید حال کرده شده عمده محققین و مؤلفان حدیثین شهاب الدین بن حجر کاتبی از حکمت استمال کرم  
 الله وجهه در حق علی رضی الله عنه جواب او که حکمت درین است که علی رضی الله عنه گاهی بیست سجده کرده پس سنا سجد  
 که خطاب کرده شود مطابق حال و یعنی مکروه است و چه او قصص در بیان فضائل و مناقب اصحاب کرام مقتدا می نام رضی الله عنهم  
 و همین چنانکه علم از تحریر مناقب و فضائل آل عبا و اولاد خاتم الخلفاء اشراحت گرفت مناسب است و لازم است تا که انموده می باشد  
 صحابه هم درین رساله ثبت کرده شود تا این مجال از زمین برکت انفاست آن پیشوایان دین بتیون مقبول خلایق گردو باید دانست  
 که کتب بسیار و وفات ایشان از سلف تا خلف در فضائل و محامد اصحاب کرام تألیف و تصنیف شده اند شکر الله تعالی  
 المحققین جلال الدین سیوطی از تالیفات در فضائل اصحاب کاتبی تا در بعضی درین فن تألیف کرده درین رساله  
 که بنا بر این اختصار است بیک حدیث صحیح نبوی و آیات قرآنی بصدق لای تردک کله و لا تترک کله بطور انموذج  
 مثل مشهور شمس موه از خرداری الکفا کرده شده تا رساله طولی نشود بدانکه حدیث صحیح در صحاح سته بسیار در فضائل  
 ایشان آیات قرآنی بی شمار در مناقب شان وارد است که منکران مجال و کار نیست تا و این آن سنجیده و زیاده  
 است و سرور کائنات سجد و جودات از خیریت حال شان خبر داده و زمانه ایشان را بهترین زمانه فرموده و قال رسول الله  
 خیر القرون قرنی ثم بعدی فرموده همیشه خیر است که بهتر زمانه مانده من است بعد از آن زمانه بعد من یعنی زمانه صحابه  
 پس چنانکه آنحضرت از خیریت شان خبر داده باشد و زمانه ایشان را بهترین فرموده و ایشان سواد عقاید ائمه است  
 کفر و نفاق است فعوذ بالله من لک قال رسول الله صحابی کالنجوم یا هم اوقات بستم فرموده همیشه خیر است  
 من همچو ستارگان اند بهر سبب پیروی خواهید کرد و هدایت خواهد یافت فائده هدایت را آنحضرت مختص فرموده پس صحابه  
 خود پس از نبوت مفهوم گردید هر که پیروی صحابه سواد خواهد کرد فضائل است پس چون حدیث شریفی مخالفین  
 از صالحین بعد و خواهند شد و ایضا قال رسول الله علیکم بتی سنت خلفاء الراشدين بعد از آن که هر طرفه  
 ما و طرفه خلفاء راشدين را بعد من فائده معلوم گردید از حدیث شریف که طرفه حقه منحصر است در طرفه آنحضرت  
 و طرفه خلفاء راشدين که انبیان را با فغان دلالت فرمود پس مفهوم دوم آن گردید که غیر طرفه ایشان طرفه صحابه  
 است همچنین حدیث بسیار در صحاح سته است در مدح شان و در آنکه ذکر همه طولی دارد و خصوص فرقی لای تعد

ولا تحسب معهما جبرین انصارنا نزل شهاده قال الله عز وجل ان الذين يبغونك ايها البغون لقد يدعونك  
 اليهم وهم بدعون فاعلم انما جبريتهم كسائیکه بیت میکنند ترا بیعت نمیکنند بگره دارا دست خدایه دست ایشانست  
 باید که انصار تا آنکه که چه قدر حق تعالی سبحانه ایشانرا مرتبه عظمت داده که بیعت ایشان بر دست خالق ارض و سما واقع  
 این مرتبه باید که خوب باید کرد و بر فضیلت و رفعت شان ایشان پی باید بود قال الله کما محمد رسول الله والذین معاه  
 علی الکفار کما برهم فرمود حق تعالی که جبریت محمد فرستاد خداست کسانیکه همراه او اندند شدید القلوب اندر کفار جمیعند با این  
 خود با حق تعالی سبحانه درین به شرفه مع ایشان فرموده که ایشان کافران نهایت شدید القلوبند که در مقابل  
 شان با آنکه اولیای اقرابت معی اندازند یعنی محبت بین اسلام چنان در اول ایشان مکررست که محبت قرابت  
 را از دل خود با نیست فابو و کردند قال الله تعالی رضی الله عنهم ورضوا عنه رضی الله عنهم از ایشان راضی شدند  
 ایشانرا خدا این به شرفه اکثر از قرآن مجید در حق جبرین انصار وارد شده فانه و عنیکه خوشنودینی العالیین  
 از ایشان نفس قرآنی ثابت و برین گریه پس حق ایشان سواد عقاود ایشان خبر بودگی ایمان چیزی دیگر است  
 نیست مومن باید که در حق ایشان نیکی عقاود کند و به نیکی یاد کند بسبب بعضی آل عبا خوارج ملعون مخذول شده  
 و بهت عدوت اصحاب کرام و فرض کل فرود فاسق گریه بدو الهنت و جماعت از فضل عم چون سبحانه و تکلم هر دو را  
 یعنی آل عظام و اصحاب کرام را مقتدی می بین ایمان داشتند و محبت و سواد ایشانرا از اول قلب در واقع و مستحکم  
 کردند و هادی طریق مستقیم یعنی راه اسلام نمیدانند به راه راست یافته ناجی شدند و بطرف همین طریقه حقه  
 با حقیه سرور کلمات اشاره فرموده بقول شریف خود مستفسر استی ثلثا و سبعین قوه کلهای فی النار لا واحد  
 فیل من هم یار رسول الله قال هم علی انما علیه اصحابی بحضرت که متفرق شود است من هفتاد و سه فرقه همه با در و در حق  
 بود مگر یک فرقه گفته شده با حضرت هر که کدام اندان فرقه فرمود کسانی اند که بر طریقه با و اصحاب اند خور و مان باید کرد  
 که طریقه حقه ناجیه صاهق نمی آید مگر بر طریقه الهنت و جماعت چه امیها طریقه آل و اصحاب اختیار کردند  
 بر طریقه ضال و افش چاه اصحاب رسول را دشنام میدهند و بد میدهند و فرقه گمراه خوارج چه زانم الخلفاء  
 و ذوی التورین آل عبا بعضی میدانند به این و فرقه ملعون و شیطان میشوند و فرقه ناجیه الهنت حق تم ازین  
 محظوظ داشته راه راست بدلیت نمود باید دانست که ایمان جامع است در میان محبت با طبیعت عفت و طهارت  
 و سواد اصحاب کرام هر که از آن هر دو تخلف نموداری کردید و سخره شیطان لعین شد اگر چه صوم و صلوة کرده باشد  
 نمود با بعد من ذلک فانه منازعات و مشاجرات که با این می آید بار واقع شده است غور نباید کرد و حکم نباید داد که با

ربو و گلی بر جان مست چه صحای کعبه زوال حسنت و جماعت معصوم نیستند بلکه حکم او را بعلم خود احوال باید کرد و شعر علم آن  
 قصه با جذبی گذار + بندگی کن ترا بجز کعبه + این بخت است اولاد علامه لاهی در تحت اثنا عشر سبط تمام نوشته من  
 غلیج الیه اشعار و بحسب صحیح اصحاب کرام نظم رضی فی بذر حبال عباس است. یعنی آن بعضی اهل رفاقت  
 بعضی آنکه وقت را بودند سابقان هدی بودند + از وطنها مهاجرت کردند + بر امانا صابرت کردند + با  
 دین بلند از ایشان شد + کار شرع از همه از ایشان شد + بانی در شادی و احوال + بذل روح کرد و اموال +  
 در سفر هم رکاب بودند + در حضر هم خطاب بودند + همه آثار روحی دید و از او همه سر آمدین شنیده از او  
 رضی الله عنهم سوسی حق + بهر ایشان اشارت مطلق + در صناعات منصب الشیطان + برتری از همه رضا کیشان +  
 چون همه مرضی خدا بودند + چه علم از عم و زید پسندند + هر که باشد پسند خالق پاک + که نباشد پسند خلق چه باک +  
 لمن گرفتاری شود و واقع + شود ان لعن هم بدو راجع + قدر اصحاب از ان بود برتر + که طبع حساس نشود و دیگر +  
 ذریه عرش از ان بود بالا که تهیو خزان رسد انجا هم که بی روی مہ فشانده تف + یا تا در چرخ انجم پف +  
 روی خود را از تف بیاید + وز لیف الفاس خولش فرساید + ورنه بر آسمان مہ و انجم + فایز انداز تف و لطف موم +  
 چنانکه از مقصد اول از فضل از انسان فراغت حاصل گردید + بجز بقی مقصد دوم مشغول شدیم مقصد دوم در  
 بیان احوال خیریت اشمال با دو کلام قدس الله امرهم ذکر خیر اثر از لوت بدی سید قطب الدین شهبازی سمرقند  
 آن سلسله بنده خاندان سید برز ان فرزند دو دمان حیدر کرار و ان شمع نریم سید الثقلین و ان حکیم حضرت امام حسین  
 در دیامی سیادت یکتا از میدان سعادت از مشبه مقدس تا شهر کرمانه الله عن الشر و البلاء قدم رنج فرموده این بوم  
 از قوم همیشه از خود رشک گلزارم کردند شعر ترکی که بود دست باغ و نشان + از مشبه روان شد و پند و  
 ز فیض آن بزرگ انهمه مز بوم + گلستان شده همچو توران روم + یعنی در همه فنون طایف ابدی نفاق مدق باو کا محقق  
 با حمد و صفایا که هر حیدر والا اختر مروج دین متین الثقلین جابری علویت سید الکونین عبادت باکر و بیان مسر و شیوانی  
 طایفه پیغمبر مستد رای شریعت و نون بخش محفل طریقت یابنده ظلمت کفر از انام عامی اهل سلام سعوا و ازلی سید الدین  
 مشبهی قدس سره اهل انحضرت از مشبه مقدس طوس است سید صمیم النسب غنی بحسب سبب خاشاکی آتش جوهر ظلم در  
 دیار یعنی قتل کردن عباسی سادات کرام با بلا و بکلمه محض ظلم و تعدی تا ندسیامان از زیار و دیار برکنده خود را مع  
 صاحبان و یعنی سید باخیر و سید شاه تاهمت و نشان جنت نشان کشیدند آب هوا این ملک علی الخصوص خط مشه کرا  
 حفظ الله عن الشر و البلاء که مردم را نیکدار و پسند خاطر انجناب قدس سره افتاد و توطن کردیدند و احوال مجاد انجناب بفضل الله

رونق افزای خطه شهر کرامت است و این است که در آنجا قیامت قائم و باقی نماند و حق تعالی  
 و اجازت غیر از اولاد امجاد آنجا است. سره هستند حق سبحان و تعالی و اولاد حق تعالی و اولاد حق تعالی و اولاد حق تعالی  
 قائم دارند و محمد و آل او را تعظیم این جمال آنکه میر مغز نامی است معتبر روایت کرده که سید قطب الدین موسی باری  
 از مشهد مقدس طوس حکایت کرده تا خطه کرامت را در دیده سید ابوالخیر ببیند علم که از آن حدیث توان شناخت مشتعل  
 شده بعضی گفته اند که پیشتر از بهاد نمودن میر کبیر در خطه کرامت سید و بر حق روایت کرده اند که بعد فتح نمودن میر کبیر  
 قلع را چینی بهر عیون سید ابوالخیر و دستش و بر سر کار و عارف با او بودند لیکن جمهور اتفاق دارند که پیشتر طالب علم  
 ایشان در خطه کرامت سکونت نشان در محله مقیمان و در کتب است که محلات مسلمانان بعد از قشرب آوردن جمله کردن  
 فتح نمودن قلع را چه چند است پیش ازین مسلمانان بگذشتن از آن راه و شوار بود باستقامت چه سید و مقیمان  
 کجا بودند که طلبه علوم را خبر گیری نمایند غرض که پس از حصول علوم حکمی یعنی الهی طبیعی ریاضی بطریق سیرت مکان معلوم  
 بر خاسته مدتی در سر و بخت است و باز بخطه کرامت و موافق اهل اختیار نموده در همان محله مقیمان جمع می بود باش را خود در آن  
 عیال نبانهاده صاحبان کرامت سلسله نسب آن سید عالی گوهر حضرت موسی کاظم علیه السلام میرسد ازین اعتبار  
 بسادات موسی شاهر یافته و سید شاه پروردگار سید ابوالخیر بقصه گوهر او قطن کردند اولاد ایشان تا حال قصه گوهر  
 سکونت دارند که همه بار افضلی اند سبب قرب شهر کرامت و طایفه ایان آنجا و میر آنجا که ارضی بودند است فضیلت  
 کردند القصه بعد از مدتی بندگان شاه فرید و بندگان شاه شاهی از فرزندان ابوالخیر موسی عالم و زاهدی عدین فاضل  
 و عارف بی مثل پیدا شدند جلالت الدین که با شاه غازی تقرب سیر و شکار و در خطه کرامت دیده از بسکه خیر  
 و فاضل دوست بودند بندگان شاه فرید که موکل محض گذشته و چندین پشت از سید ابوالخیر تا شاه فرید که گذران  
 موکل ایشان شاه صاحب ملاتی شده و از اطوار حمیده شان خیلی سرور داشته در خواست نمود که فرزندی از فرزندان  
 به بنده عنایت فرمایند که آدم بکار و کار و مکارم صاحبان از هر بی سیر غدر کرده قاضی محمد یعقوب که یکی از شاگردان  
 رشید سید بود با شاه و او را بنویسید محمد یعقوب که فرائع حاصل کرده بود از شاه و عد نموده که بعد از چند  
 بعد فرائع خود هم رسید و آخر چنان که چون ایشان و با شاه موجب عده رسیدند با شاه بهمان عده ایشان شناخته  
 قاضی القضاات لشکر طفر می کرد و در آنجا از آن باز بقاضی یعقوب مشهر شد و از حضور شاه و طائف برای  
 استا و خود یعنی شاه فرید هفت هزار بیکه زمین خواست نموده حاصل ساخت که اولاد شاه فرید صاحب خانقاه  
 املاک شدند و هم محله ساوات قطیبه مشرقا کنار گنگ قطن اختیار کردند پس از آن ذکر و اثبات بسیار از نسل شاه

فرید بهر سیده و بسبب کثرت عیان اطفال جامی محله بر می و با شرفی است می نمود بعضی از کنگار گنگ حاشیه متمثل محلات  
سید حسن سید علی که فی زمانها ناسا چاند شهرت دارند و هر اول میر کبیر بودند خانها بنامها بودند آری سید سید حسن  
محل نشینان اما فضیلت کسب علوم از فضل الهی حصه و اولاد مجاور سید ابو الخیر شاه فرید و شاه شهی قواد و از جانان  
عالیشان قاضی محمد سمیع این شاه فرید را قاضی یعقوب قضاوی خطبه که احسانه الله عن الله و البلاء از حضور معالی مقرر نمود  
از آن زمان در محله مذکوره به قضایان استهبار یافته بالاشرفه آن محله هم کثرت صاحبان و فائزده بدیهات مستعمل شده است  
بسیار می فریغ او او که اصول مهابندگی شاه فرید و بندگی شاه شهید را و اشرف سید ابو الخیر در اول ندو و اعلام اول  
خیرت مال پیشوایان اهل طریقت معتقد اهل شریعت عارف با سید بندگی شاه شهی برادر خور بندگی شاه فرید که اعلی  
اجداد و قیران زمین تفکر کرده اند که عارف کامل بودند و اکثر اوقات در جذب محض میگذاشتند و مستغرق الحال بودند و در حاکم  
خوبانند مستان یکجانشت و گاه وقت ثلث آن که اتباع آنها بودند بر چارپای انداخته اند بر بی گویان از جا بریدند  
و در کوچ بازار سید دانیدند اکثر دکانهای اهل حرمه را به قلندران حاصل عارفی حکیم فرمودی که بغارت برند هر گاه مالک  
دکان کردی زار فرمودی که دکان مرا بغارت برند بی اختیار فرمودی که غلط است بغارت رفتن اهل دکان بسیار  
نود بر جای نماند روزی آنکه کذابی وارد محل سرای خود که اهل و مال را سجا بودند و در یک خانه آن یکانه روزگاری  
پیش آمدند گفتند که برادر کلان شاه معنی بندگی شاه فرید در جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازی بواسطه تافهتی  
اولی شاکر حضرت یکتا بیکه زمین میان آب کنار گنگ رگد را ندیده و شکایت جب مین هم بر می و با شرف سید  
ایدی مالک غیره سید غضب شاه فی القور از خانه بدر زفته سچارپای سوار شده اند بر بی گویان و آن حضور  
کرید و چند و زرد اینجا رسیده ملاتی بادشاه شده اظهار خنکی اهل خانه خود را تقریر فرمود بادشاه چونکه فقیر دوست و  
ساوات و عزت و بود آن یکانه روز کار را فرستادند و همان ساعت حکم حکم طلبی متصدیان سرکار شاه این آنجا  
و فرامین چندین هزار زمین میان آب و سیه روجه حاشی متعلقان سید دست کرده آوردند بادشاه در اینجا  
انقرزانه وقت گذراند به مرخص فرمودی الواقع حسب ازین غیب است که این شخص صاحب حال کشف و کرامات و غیر  
غریب حاصل کلامی بود بر نگار و نگار گذار و مشرق شهر استهبار داشته باشد و نسبت سیادت است افضل کمالات نبی و انسا  
خلایه بر آن لک تقدیر غریب حکم فرمودین امقال که سید قطب الدین شهیدی سید و صاحبان سید و مستان شرفی بودند  
این است که از مصلی که در عهد شاه عالم بادشاه بعد از قلعه در می آمد آباد امور بود و از مولوی محمد باقر حرم که از برداران فقیر بود  
آتشکوی در میان مد ایشان گفتند که این اولاد سید قطب الدین مشهور قدس سره استم قلعه را زد کور این سخن شنیده از

مجلسی تاسف از اندرون کتابی آورده ایشان را معاینه کنانید که در این نوشته بود که سید قطب الدین مشهور از مشهورین  
 مع و در پسر وانه هندوستان گردید آن کتاب را نوشته ولایت بود و طبعه از ایشان گفت که شما سید تحقیقی هستید و نسبت  
 شما محقق است از آن وقت تا خطیرم که در ایشان بسیار بودند و قبل ازین با آن هندوستان عثمانی که در این حکایت را در رساله  
 بیست نیز نقل کرده ام فرط شنیدیم که در عهد عباسیان بزرگی شد از خاک شده عیان در اقطاب آنجا بر آورد و سر بر چو  
 ذوالنون که در صدر بنام آورده چو هر جا کمالات او شهره یافت + جهانی برین از عقیدت شاکت + نظیرش نبود و اندر آن  
 نمرین علمش و در جهان قطب الدین ایمنی که در حلقه اش یافت جا شد از فیض او مقبل و پارسا شهری بود ظالم  
 ز عباسیان + بساوات شد بی سبب خصم جان چو سادات را خون ناحق ریخت + گروهی از آنجا بر سو گریخت + روان  
 قطب بین شد هندوستان + چو خیر الوری در مدینه روان + بهندوستان بقعه با صفا + عیان بود هر جا نام کرا +  
 چو شنید اوصاف آن قطب بین + هوای اقامت شدش دل نشین + بشوق کرا اگر مملی کرد راه + پس از چند آبی مرد در آن  
 جا نگاه + ز لبش نمرل غیرت خلد بود پسندید و آنجا اقامت نمود + و فرزند بودند آن قطب + ابو الخیر و سید شمر  
 با صفا + ابو الخیر ز اهل کرا اشنا و گشت + به مکر او ن سید شد ابا و گشت + ز اولاد سید شد ماهار + هنوزست مکر او ن  
 را اعتبار + ابو الخیر را هم با رض کرد + شد اولاد کامل حکم در + ز پوران ابو الخیر هر فرد را + خدا کرد ز بهر کرامت عطا +  
 بجاییکه اولاد او شده بسیار + مقیمان بده نام آن ارض + از آن بعد طالع چو شد ز بهر + تقضیان گشته محل  
 سکون + بفضل خدا و حق رسول + و حق علی و آل نبوی + که فی الحال قضیان مشهور است + ز اولاد ابو الخیر  
 معمولست + در ایام اکبر که خوش عهد بود + و و کس از اولاد او شده بود + یکی یافت شهرت ز نام فرید + دیگر شای  
 شهری که پوره وحید + کمال فرید و حید زمان + نیاید یک از صد شیر بیان بحالات شه مشهور هم بد عیان + تلخج  
 به تحمیر و تقریر آن + و در طول آن نیست اذن رقم + و گرنه مرا خشک نبود قلم + کند کوتهی کلک المخصر + کنون است  
 بر اصل سحاب نظر + از اینجا کنم حال سید بیان + کرامات او را بسازم عیان + ذکر حال قدوة الساکین  
 ز بده العارین پیشوای طریقت ز نهامی شریعت معدن فیوض زیدانی مخزن علوم ربانی خلاصه خاندان معصوف  
 سلاله خاندان آل عبا بر گزیده این دو پاک فاضل لاد صاحب لاک سمی حبیب با لعالمین معین بن مبین  
 مورد الطاف لم زلی اصنی سید احمد کاظمی المشهدی لکروی قدس سره که ز اولاد شاه شهری و جدا مجد تحمیر سرایا  
 تقصیر اندو بود وضع نارا که بجانب جنوب از شهر کرا انجاصله بیج کرده واقع است تشریف آورده اهل ایان از الباس  
 اسلام پوشانیدند و قبل ازین موضع مذکور از ظلمات کفر و شرک تاریک و مسکن نبودان است پرست بود و گذر

مسلمان نهی ممکن بود و تفصیل این اجمال آنکه چون شیت از روی راه سرد مقتضی آنست که در آنجا بدر اسلام  
 ناید و خورشید همان طلوع نماید و زبان اهل بیان آنجا نام کند میباید که نشنفتنیا سنیا کرد و بجای آن نام تو رسول  
 جاری شود و بجای دیو بر نیای مسجد قائم گردد و بجای صدای ناقوس آنرا اذان بلند شود و بصدق او ارا  
 شیا همی اسباب فتنه که اراده میکند حق سبحانه تعالی خیر را میباید سباب و در حضرت پیشوای طریقت سید احمد قدس  
 سره که صاحب منصب جاگیر بود چنانکه سبق ذکر یافت بفراموشی تمام بعبادت رب العباد مشغول سرگرم بودند  
 از شهرهای خوش که مانند شب قدر توان گفت حضرت محبوب سجانی قطب بانی حضرت غوث پاک اعنی عبد القادر  
 جیلانی را بر وی صادق خواب دیدند که محبوب سجانی از زبان اهام بیان میفرماید که امی سید احمد شمار ولایت موضع  
 ناراضایت شده چنانکه آنحضرت قدس سره از خواب بیدار شدند متعجب کمال متحیر گردیدند که آن موضع معلوم از کفر و  
 ضلال است و سوی کفره فخره نام و نشان مسلمان در آنجا پیدا نیست بلکه حکم عطا دارد در آنجا چگونه خواست  
 ولایت ما چگونه خواهد شد آخر کار حیران شده آن دیه صادق را خواب خیال تصور فرموده بران غنا فقر بودند چون  
 این لایت سراپا لایت از روی در لوح محفوظ ثبت گردیده بود بصدق جفا القلم با هوکام خشک غنم غناوند  
 با نچه شدنی بود و غیب و بگری حضرت غوث پاک را با خواب دیدند باین است که حضرت محبوب سجانی به او سر کلمات شریف  
 سبب با عالمین شریف آورده از زبان اهام بیان هدایت ترجمان میفرماید که رسول خدا سرور انبیاء است الهی لیا  
 میفرماید که شمار ولایت وضع ناراضایت شده و بواسطه شما اهل بیان آنجا شرف با سلام خوابند و ظلمت  
 کفر و ضلال نور اسلام مقبدر خواهد گردید آنحضرت قدس سره این دیه صادق محقق دیدند از خواب خوش شکر بیدار  
 شدند و ببل مبارک اذعان و جزم حتمی کردند که این امر سرافرین با بحر شرفی است چنانکه لایت سراپا لایت  
 عطیه رسول مقبول فرموده محبوب سجانی است یقیناً انرا این دیه صادق محقق تر است خواهد شد بالراس و العین بقلب قبول  
 فرموده منتظر و مترقب وقت بصدق کل امر مهون بوقته شدند که بولوله و ذوق و شوق تمام بر او اطاعت و عبادت  
 رب العباد نشستند اراده سردی و عنایت لم نیری و سبب سبب اسباب معانی باید کرد و صلح و در این کرد کار عالم  
 غور و فکر باید نمود که این مرغی و دشوار که عقل بهر زبان از او آکس بقصد معتوق کند او کار از او که این از بهر جا  
 نوح چگونه جلوه ظهور میدهد چه طور سهل آسان بسیار و جل جلاله و عم نواله شعر آب آتش و هی کیجاکری بگو  
 بین فرعون کی موسی پل به الحقی این قصه و کرامت حضرت زبده العارفین با دلی یقین نمونه معجزه نبوی است  
 علی صاحبها الصلوٰة و التحیة چگونه نباشد که آنحضرت قدس سره اولاد خاص صاحب لولاک صاحب کشف و کرامات عالیه

اندر منی اذا ارادته شیا بی حسابی که سابق فکر یافت تا این فکر تا با هم فرمید و قدرت آنی با بی وید که غریب صاحب  
 و در وارا چکوته بنسبتهم جلوه میدی یعنی تقلید و ملائکه تدبیر کار او اتقا همه تن متجرب و حیران شعری من چه خیالی  
 و فلک چه خیالی کاریکه خدا کرد و فلک چه مجال همه نوران عهد زبان و کتابت منری بود و تمامی ممالک محروسه  
 قلم و مندرستان حسن اتفاق حکم قضا شیم بادشاه دیجاه انعمه علیکد وقت جهانگیر بادشاه خلف کبر بادشاه باشد  
 در تمامی قلم و مندرستان که زیر نگین آن بادشاه دیجاه بود بر نگین نه نزول جلال فرمود که همه فترت های ممالک محروسه  
 هند از هندی بقا منتقل کرد و در همین فالتگوی موضع نادر که چند گره در قبضه و تصرف او از طرف بادشاه دیجاه  
 بود و دست یافته بادشاه و رئیس طویل القدر بود و از اجزای حکم قضا شیم است پایه شده همه تن حیران شد  
 آنگشت حیرت در زبان نمی برون نمی درین چه کجوف فارسی نمیدانست که روح فارس یکقله بود و با بجزم دانست  
 که این عهده جلیله بادشاهی که باعث عزت و هزست است بالکل مرغ خواهد شد حیران شده و سفیر مقبول در شهر  
 کرد که بقا صلح کرده بجانب جنوب موضع نادر واقع است نزد حاکم انجا برای تلاش معلوم فارسی دان ای بری <sup>تعلیظ</sup>  
 خود که بر تعالی نشان فرزند بود و نسا و حاکم شهر که ابوجناب خواست رئیس موضع نادر تلاش و تحسین سعادت  
 دان بود و بعد تلاش تحسین سعادت که امی شخص این نکار و نظر او نیامد جناب قدسی ب حضرت سید احمد قدسی سره  
 با طلب کرده طایفه همین نار را در بیان آورد حضرت ملائکه با اگر چه بیست و شش سالگی مستثنی محض بود و در آن  
 او گری بود و پندراغت تمام بلا مستثنی عبادت رب العالمین زندگی عزیز و سیر کند لیکن چون که از مدت در از نظر  
 اثر و بصاوت خود بود و ندوب چه حکم حضرت محبوب سجائی این طایفه علیی ذریعه رسیدن خود در او وضع مذکور پنداشته و  
 با این اثر و بصاوت خود نوشته از حاکم مذکور فرمودند که موضع نادر معلوم است از کفر ضلالت با شماع رسیده که  
 ابائیا انجا مسلمانان اذیت میدهند و بشری این مر را قبول میکنم که از صوم و صلوة و اذان و دیگر عبادات کن  
 متوجه فراتم بقسین ابالیان بنامشوند و از دیگر امور خیریه عبادت سر و کار ندارند حاکم بعینه تقریر آنحضرت قدس  
 سره را نقل کرده خطی بنویسمون پیش نار نوشته حواله سفیر کرده روانه ساخت و از سفیر گفته داد که از جوابش  
 بد اطلاق سازد سفیر خطا حاکم را بر رئیس نار را رسانیده همین که بر از مضمون خطا حاکم آگاه شد به جوابش حاکم در بنا  
 مضمون نوشت که من ابالیان انجا هرگز برگز از صوم و صلوة و دیگر عبادت حضرت حق مرا نمی خواهد هم شد بلکه در  
 خدا نگارنی تا بعد از حضور ایشان قیقه در گذاشت نخواهم کرد بلکه طلب مقصود که تعلیم اطفال است بستیم ما را  
 از تعریف صوم و صلوة و دیگر عبادت حضرت صاحب بکار این قرار میدهد و شوق مضبوط نوشته نزد حاکم مذکور



به دست سفیر روان ساخت حاکم مکتوب رئیس موضع نار معانته جناب قدسی لکنایند حضرت قدس سره حال بر ما  
 دیده مترتب شدن اثر سوپه صلواته ملاحظه فرموده بموجب حکم قضایم حضرت محجوب سبحانی بعد از موافق و ضبط صلوات  
 تا از نزول جلال فرمودند آن سز زمین از قدم منتمت خود شکستان هم ساخته و طاعت انجاء اعمال عبادت مصلحت  
 فرمودند الحاصل بجز در نزول آنقدوه الساکلین عیسای طالب حضرت قدس سره بود بحال تعظیم و تکریم چنانکه باید پیش آید و  
 پس از راه مین برکت بر پایی ملائکه با نذات جناب قدسی آستینه از از پارو داشته بسینه بر سکنه چسباند  
 زبان الهام بیان فرموده که اینها مثل فرزان من اند و مثل فرزان تعلیم کرده خواهند شد الحق چه کشف کرد امانت حضرت  
 قدس سره عیان شد که بموجب فرموده جناب استغیذان فرزند مجازی آنحضرت شدند چه شاگرد و مرید علی الخصوص که  
 بخواست مرشد ایمان زد مثل فرزند میشود و اخرا لامر موجب ارشاد شریف از کتم عدم جلوه طهور آمد رئیس کور و عربانی  
 و شفقت جناب قدسی بر حق پس از معاینه کرده از حد سه و گردید المرام آنحضرت به تعلیم استغیذان از تدریس  
 شدند و خود بدولت مدام بروقت معهوده به نماز و وظیفه و تسبیح و تحلیل و خواندن قرآن مجید لیل و نهار چنانکه طایفه  
 از باب طریقت است صرف شدند چند مینی این الگشت حالیا تاثیر صحبت با برکت جناب لایم آج هم اثر و بیه  
 صادق و تصرف مقاب القلوب بدنی و معاینه کردنی است که اثر اینها کجا رسید بالتحقیق صحبت را اثر می است عیان  
 که طاهرین الشمس و امین من لاس است خصوصاً صحبت کامل نیک شکر صحبت صالح تراصل کند صحبت طایف از  
 طایف کند شکر کمال منبشین من اثر کرده و گردید من همان حاکم که استم بعد بر ایام و تاثیر صحبت آن یگانگی  
 طریقه دین اسلام در نظر چهار کسان از اطفال متعلمین که بعد از پوشیدن لباس اسلام سمی گردیدند بعد از این فخر محمد  
 هدایت الله از قوم کائینه فیک بر من که نامش معلوم شده و حق سبحانه اتم و قلوب ایشان ز زلزله هدایت و فصاحت  
 سعادت نماند بود و از حسین ایشان نوار اسلام تابان مدعان ایمان خشان مکر است کفر و فسادان رماند و اینها  
 جلی بود خیلی مستحسن پسند افتاد و طریقه پرستی که شنبوه اجد و شان بود نهایت کریمه طبع در فطر آمد بنابر جان اول  
 بسوی اسلام راغب شده از جناب قدسی با همه با عرض کرد که ما این طریقه اسلام تعلیم فرمائید و درین باب طریقه  
 و الحاح از حد کرده حضرت مکارونی صفات بلحاظ طریقه کفار و بدنامی گزند رسا رسیان انجا ازین امر با فرموده ارشاد  
 فرمودند که شما این پی قتل استید نمیدانید که جمیع ابا لیا ان فرین کفار و بت پرست اند اگر این مخصیه اشکارا کرد و شما  
 ایشان را قصد قتل خواهند کرد هر چه استغیذان مقتضای عهد است و این نشان را چه که مقاب القلوب اینها را طریقه اسلام  
 بود و سعادت از این ایشان از انهم لوع من خواست گردید که با الحاح و زاری تمام و بخاری من و تصدیق و انوار بر باب

اسلام عرض کرده گفتند که با آن هرگز کسی سلام خود را نخواستیم که در میان ما هم کاتبی صومعه صومعه و غیره از او هم کرد  
جناب صفا غیب ایشان که مخالفه لینه از رسول و اثر روی عبادت خود حیزم کرده حبه سترایش از اسلام کرده  
از ظلمت کفر کرده با نور اسلام نور کرد و از دار البوار به دار السلام رسانید و هر چه در متعلمین سبب آیت توفیق از انصاف  
هم بچو بکت صفت انعامی که آن بگاید روزگار صبا کشف و کرامات لصبه و صفا و غلوصل اعتقاد خود و مخالفه لینه بلا اجبار  
اکراه طمع و بیو رقبه اسلام رقبه خود انداخته و فلان مره مومنان مسلمان شدند و از ظلمت کفر ضلال دور افتادند حضرت  
ملائکات ایشان را طریقه صومعه و صلوات و قرأت قرآن مجید تعلیم فرمودند و اسما کفر ایشان را با سلام سی گردانیدند  
عبدی بنی فوج محمودیت شد این هر کس از قوم کاتبه بودند و پارسی که از قوم برهن بودند ما مش معلوم نشده چنانکه بالا  
که شنتا اینها با خاتم نام روزها و او میگرد و قرآن مجید میخوانند و اکثر اوقات مقام عبادت ایشان مالا با سحر که  
که جانب شمال موضع مذکور واقع است بود و ماوران و دیگر عورات ایشان که برای پیشش بیان که طریقه کفر فوج است  
اینهار میگفتند و اطره میکردند ایشان بهانه تعالی کرده خود بار از بت پرستی باز میداشتند و روزه هم با خاتم میشدند  
و ایشان که بخوردن طعام هزار بار میگفتند بهانه و شکوه غیره کرده این بار از خود دفع مینمودند الغرض عبادت باین بهانه  
با خاتم میگفتند این بدعتی برین نه میگفتند و حضرت قدسی صفات با امر عرض میس آنجا که آمد و رفت شهر گرا بر تعلیم  
اطفال ایشان عیان خود را از وطن بلوق طلب کرده بودند لغرض آن تمام در تعلیم استعینان عبادت المعبود مشغول بودند  
از آنجا که دستور زمانه است که یکسج نیمه از هر روز شعبان نازه میکند صحت کل یوم هفتی شان هر روز او بود احکام جدا  
اند حسن کلمه مانی ایشان را دیده که نماز میخواند این حال معاینه کرده خبر ترن پارت و ایشان ایشان سانه که فلان یعنی  
حضرت صاحبان را ترک یعنی مسلمان کردند پس این خبر طریقی که بیان شنیده حیران پریشان شده و ناره غیظ و غضب  
وریدن و مشتعل شد و در آن فرط غضب او قرار و عهد و پیمان خود را فراموش کرد و در پی ذیت جناب ملاکات شدند و نوکران  
خود حکم داد که آنحضرت را مع اهل و عیال در کعبه بنی هاشم که مثل قلعه بود قید کنند ملازمان حکم رسیدن کربند و اراده رئیس  
سبب غیظ و غضب آن شده که جناب قدسی را مع اهل و عیال قتل سازد که چون کذب سجا و تکلفا فاطمه حقیقه آنحضرت قدس بود  
و جناب ملاکات مسل سهر کائنات بودند غیظ و غضب تدبیر شیخ رفت و آنحضرت صحیح و سالم مع عیال و وطن بلوق است  
شهر که از شریفی مانند رئیس و عیال خانف حاسر مانند چنانکه عنقریب بعید آید و الحق هر کسی که حافظ طیفی حقا  
اوست تمام عالم او را اذیت کردن نمیتواند و آنحضرت قدس در آن صحن کربند و روی عبادت و قول حضرت محبوب  
سجده پیش نظر خود میداشتند و بالجزم سید استند که این عظیمه با جز خیر نجات و خلاص خواهد شد خدایا امر آن پیشوا

طریق چهارستون اردن طلب موه حاشیه ای که نقل فرموده اند از شایان چه گفته بودم انجام بر هم آورد  
و تا ایچ قیامت بر یکدیگر که اسلام خود را شکار کردید هرگز غم و موافق بیستمانه آمد مستفیدان الهی اسلام از کار مخصوص  
سوکند خور و مد که ز میان هرگز مگر خلاف همه بفرموده نماید و قصه مایان نیست که بانی این امر را از زبان ما گفت از گفته او  
این قضیه و ساد و جانشان خود قائم و مستقیم حضرت قدوسه الساکین و در خبری ما می گذشت آنچه گشت آرزوی و  
وضع حادثه باید کرد و مستعمل و سبب بنیست حضرت قدوس هرگز ند که بیان نکند ما جناب سیم قومی ما سببیم که بفضل  
انجالب این واقعه باید که عجزی از غایت تمام خطرات نیست فضل الهی شامل حال بدستمان سعی بلوغ نموده که ما را در دوران  
و میا کرده شبان شب حضرت زین العابدین با مع این حال روطن با حق حضرت قدوس و هیچ سالم ما نماند و هر چه استغیاد  
همراه کاب آنحضرت فته همان از انجالب آیه بکان ما نماند ما معلوم نشود که کسی از فتنه ندیانه حق بشا و تعالی چون که جاست  
هد و کار بود جناب ملک آنحضرت تمام این میان کان هر رسید سجا شکر در نگاه یزدستان بجا آورد و از حادثه باید که گمان  
یافته فارغ شدند از حاصل چون صبح بود که رسید در کبری نشان آنحضرت قدوس و نیان از این مجتبیان و عارسان نگاه بکار  
تبدیل چشم خالی از حد بود ایشان که ازین مده عجزی فل فخر چون دند کار کرد و دند قسم خوردند که هرگز ما را معلوم نیست رئیس  
از طفلان بیان حال شد ایشان هم الهی خود ظاهر کردند آخر کار رئیس وضع لاچار شده خطی حاوی گایت تمهید حاکم کرا  
که جناب قسی بیج اسطه او در موضع ما را تشریف آورده بود و جناب که سابق تفصیل نکند شد نوشته بدست سفیر مستاد و مضمون آنکه  
حضرت صاحب طفلان با بی بی بی مسلمان کردید برائی علم آمده بود و تیری بی بی کردن بالفرز او ستاز از اینجا فرستید که از آن  
انتقام گیریم مجرب سید خطا رئیس حاکم مذکور جناب قسی با طلب که ده فقره خط بیان نمود خود هم شکایت کرد آنحضرت قدوس و بکار  
ایشاد فرمودند که خطا ما نیست و دلیل این مقال نیست رئیس طفلان پرسد اگر ایشان اظهار کنند که ما این حضرت  
صاحب مسلمان کرده اند البته با بجزم خطا برین عاید میگردد و اگر آنها انکار کنند که ما یا هرگز مسلمان نشدیم و ایم و شکله می  
ما را مسلمان کرده است ما یا برین آبان خود سیم ما برین خطا بر ما عاید کرد و جای انصاف است این امر را که بانی ظاهر کرده است  
درین مجلس شهادتیکه بانی حقیقت قابل انقضاء نیست و اعتماد کردن قول یک شخص حقیقت نهاد و از عقل مستور چونکه سخن  
آنحضرت قدوس و جناب طفلان و سبب بود حاکم این سببندیه پسندیده که در بعینه بلا تجاوز حرف برین موضع نوشته و حسب بر حاکم کرا  
طفلا را طلبید به تهدید پرستان که ایستایان مسلمانند و اید حضرت صاحب ما را مسلمان کرده اند یا طفلان با وجود تهدید و چشم خالی  
صا انکار نمودند قسم خوردند که ما این مسلمان نشدیم کسی مسلمان کرده است ما یا برین آبان خود مستقیم ثابت مقدم ام کل با بر بیان  
و فقرات مخصوص در پیش دست حق جل و علا جناب سبب را با با طفلان بری پاک نامی که از انید خبر از طفلان حاکم رسیده و رفته

جناب کتاب طلب که ازین بر طالع ساخته گفتند خطا نیست و تعالی شمار بی پاکدین گردانید از نور انحضرت صلی الله علیه و آله  
 ازین و فتنه خارج شده بطاعت العباد مشغول شدند و منسکورا و جوهری شدن آنحضرت قدس و کینه در دل او از طرف ایشان  
 قدس ماند قصه کرده که انکار است به کبریا تاخت آورده غیاب سر راه و نیجا بیار و مقام گیران آنجا که حق سبحانه و تعالی حافظ حق  
 حضرت بود این حال حکم کرد رسید کسی ازین حرکتی مانعت تمام نوشت و گفته فرستاد که ازین حرکت بی جانزد است و  
 خون نیری چیزی گیر حاصل نیست پس نوشته و گفته حکم از حرکت ناشسته خود باز ماند لیکن جفته و کینه از انحضرت قدس  
 همیشه داشت بشیتا یزیدی همین کینه را بی چشم گردید و بجایش فتح محمد عبده قانونگوی مامور شدند و انحضرت قدس  
 را بوضع نار انطیم و کرم تمام طلب که در چنانکه تفصیلش عقب باید و روایت یگردد اینجا است که منیکه حکم قضایم را بی  
 اجراء و خرفارسی تمام قلم برد و تان دل جلال فرمود و رئیس موضع نار معتبر بر اری تلاش معلوم فارسی خوان لشکر کرد  
 فرستاد حسن اتفاق منتخض سل از جناب قسای بلقی شده مانی الضمیر در میان آورد انحضرت قدس بعد محمود و موافق منطبق  
 بوضع مذکور تشریف آوردند این سعادت که تفصیلش گذشت و پیش آید این روایت معتبر بدایت قرین نیست روایت  
 معتبر است که تفصیل نوشته شد و الله اعلم و علمه انتم القصة بعد طهارت ناره فتنه و فساد کسب مستفیدان فتح محمد  
 و پیت الله و برین نجف اهل اسلام از موضع مذکور بجهت کرده بخدمت عالی جناب ملائک بشهر کربلا صانده الله عن المشرف  
 و البلابری کسب امور دینی طاهره با طبعه شتافتند و برین بعد چندی انحضرت قدسی صفاتنا جازت سیر عالم گرفته سیاحی  
 اختیار کرده نمود و انجور گردید فتح محمد هدایت الله بخدمت جناب حضرت صاحبانده لیل هزار خور و اجسب بر مستن سیر  
 کوه و عبدالنسی بسبب صفر سنجانه خود بود علی الدوام مخفی او ای صوم و سلوة و غیره نبودند بعد مرور ایام رندیش قانونگوی  
 موضع نادر همون جفته و کینه و اصل چشم گردید فتح محمد بر عبده قانونگوی که سوری ایشان بود بجایش متفر شدند  
 و بر طلبه کردند تا بظرف تصرف گردید بعد تصرف اطمینان حضرت قوه الساکین و مرشد خود را به تعظیم و کرم تمام شهر کربلا  
 طلب و انحضرت قدس با عراز و وقار و موضع مذکور تشریف ازانی فرمود و آنسر زمین از جانان کمال خود معر کرد و انجور  
 از آن زوین اسلام در اینجا انکار کرد و دیده رفت انجناب علان تمام در موضع مذکور شروع شد هدایت الله نیز تقریب  
 تا نهالی در موضع مذکور آمده بخوبی اسلام طلبا کردند و دست تعدی ظلم کفار با وجود قصد ایدارسانی به او ایزدی  
 کوتاه بود بعد چندی تقریبی و اندر محمود پر شدند که گنگا پار واقع است بعد از آن لا و ایشان بسبب است تا نهالی  
 در موضع تاراطح اقامت انداخته و کمال محی قائم اندر عبده النبی بعد چندی در مسکت بود که تا نهالی ایشان بود  
 رفت و آنجهت و حادثه غریبه جانیه نمودند میان آنکه عامل اینجا که از قوم غل بود و حال بود که اقرابی ایشان بعلت

باقی بکار مقید ساخته با انواع عذاب خدایا سخت با اعلان تمام گفته هر که زینها مسلم از او را از قید بر سر با که هم  
که از سابق تعلیم حضرت صاحب سلمان شده بودند اسلام اخلا و شکره حایت عامل اندک و ربا فتنه و قدرا عظیم و شکره  
سکاف و خود غدا و ان داد و نماز گذارند و اطهار اسلام بنا و غرضه هر روز عالم ذکر در این حال اندین غرضه عظیم و خاطر و از  
ایشان خود از قید را کرد و بر شیب و تعلیم عبدالنسی خلیل ایشان نیز از اسلام با هم بوطالبی و شکره بر سر سال از  
چنانچه او داد ابوطالب بعضی در بده کالشی بعضی از موضع ما را بستند و ما را قضا و قدر را غرور و قائل ای که از که عجم  
و غراب جلوه ظهور میدید بعد القضای چندین فتح محمد مرض الموت سبلا شد مذمتیست عمده قانزنگونی بعد از  
که بر او عزاد و در اسلام تعلیم حضرت قدس و شریک سهریم بودند و موقوف کردند با وجود آنکه سهری بود کافران شکم کافران و از  
مگر چون که در دیندار بودند عمده مذکور با و ندادند بر در عزاد و خود سیر و نزد عبدالنسی با حق تو برکت اسلام و من قدم حضرت صد  
قدسی غایت بر اتب علیار سانی و از نعمت و استطاعت دنیا تمت گردانید و بر همه یسان پرگنه غالب مدد و تمامی بالیا  
پرگنه مطیع و فرمان بردار ایشان شدند و ایشان علی الدوام در میان بر آرزو و نال طاعتت جناب قدسی با صابر میبودند با هم می  
که این نعمت زمین دنیا از برکات نفوس حضرت صاحب است الحاصل ایشان بعد تسلط تمام روجه خود را که ایام کفر خند کثرت  
نام بود بعد اسلام چند بروت نام شدند از جمله تدبیر که تفصیلش طولی دارد از موضع سید و نام از موضع نار طلب کردند  
زوجه طلویه که از نازل ای بیان روال و بنامه بودند بعد چند می و صحبت عبدالنسی شوهر خود ایشان را ملاکراه و اجبار سلمان  
گردید زوجه مذکور یک سهری عبدالرزاق و هفت ختر پیش از بعد وفات زوجه مذکور عبدالنسی تزوج دیگر کردند از روجه  
ثانی هم حسن اتقان یک سهری محمد یعقوب هفت ختر پیش از چنانچه اولاد و فرزندان حلی قائم از روجه هم سجا بکت  
اسلام برکت حضرت ملاکتاب را و لا و عبدالنسی برکت بسیار شد که هر از این ولاد سهری و ختری زکوره انات و ختر  
و کثیرند اند و هر از این کورنات و صغیر کثیر بر زمین بنوان ندا انصه همه بالیا ن وضع نار از سلمان را و عبدالنسی  
اندکویا که ایشان آدم ثانی این یه ند و بعد طلوع نیز اسلام وضع نار و وضع احمد آباد بنام نامی حضرت زبده ال الکین سوم  
گردید و بیاض بعضی بالیا ن مارا دیده شد که وفات عبدالنسی یازدهم صفر ساله که از یک سده هشت ختری واقع شد  
فقطم ز اولاد شش شاهی شاه فرید شده سید احمد عالم پدید در اولاد امجاد او شده یافت جهانی تعلیم و شرافت  
نویس رخ بدر شمرنده شد و زمانش مگر نام برین نه شد بعد جهانگیر پور جلال شده شایع او را عالم کمال  
چنان نیز درش و او علم و عمل که هرگز عالم نبودش بدل ششی بر محبوب حق از خوب و غیره و کاسی شمع بر شتاب  
بدنار استوار حکم رب و دود که شاه ولایت ترا او نمود و چو پیدار شد سید با کمال و بنیاد است از خوبش از خیال

که بدنا بخود مسکن اهل تار و بحر کافرانجامی یافت باره و در شب بیدار شد آقیاء جمال شهرت لولاک را  
 در میان آن سه ویرا سواد نمودار شد غوث پاک خدا بستید نظر کرد و غوث گفت که این دولت آمد بدست گفت  
 تا شد ملائکه خیر امام + بنابر در روز سارا انجامیام + بدستت مسلمان شوند اهل تار + بهنصت توقف کن زینهار  
 در وقت سلطان بهایگیر بود بهندی بان جمله تخریر بود + روان گشت امضا و تاج + شود دفتر فارسی را روان +  
 رئیس که در تار بود شوق از بقا تو نگوی هم او داشت کار + چون فرمان سلطان بدین رسید به سیه گشت و خوشی  
 درین فکر افتاد بر مقام که این خدمت از وی نگردد جدا + بدل زو کرد آن ستمند که پوران او فارسی خوان شوند  
 دانش علم شریف + ولی برقی مداین آرزو + پس آنکه بناظم که بدو رکرا + در انجام این امر کرد التجا  
 در این ظاهر بکمالش + که با چنین شخص فی علم کاش + گفت از تلاش فلان ملی + باز سیه احمد باشد کس +  
 با این بناظم این مدعا + روان گشت در خدمت پارسا + بسید چنین گفت بعد از سلام که ای صدر ارامی عالی مقام +  
 سوختن از این رنجهای نیکو + تعلیم اطفال قانون گو + ایای که از آن سید ذی وقار + که در تار کس نیست جز اهل تار  
 مرا که زبانه امیت کای + میا و اشود ظالمی سنگه + نمودار چه در ظاهر این قبول قال + و مکن گدشت این بخاطر خیال  
 که نایب همین باشد انجام کار + پس آنکه گفتن چنین جواب که مارا بود با عالم حیات + نباشد بجز کار + خودم و جمله  
 نخواهم که عمر عزیزم بدم + شود صرف نزد کرب امام + کسی نباشد تعین من + که در ساز سارا نیلوز +  
 از نظر من این پذیرا شود + بجای آورم هر چه ایما شود + موکیل من همه عهد و چنان که بود + بناظم بیان دولت سیه نمود  
 بعد از زو که در اینجا قبول روان گشت سید حکیم رسول چو در تار آن مرد کامل سیه + نیچو مالمش بهر سو زید  
 رفیق اورا طلب کار بود + بغیر نشاند مدار نمود + پس آن طلب کرد اطفال را + بنیدانت برپای این قعدا  
 بعد از جری گفتن موشنه که اینها غلامان من گند + چو سید یقین دید از اندازه پیش + سر حله پروا گشت از پامی  
 بخت از عنایت که این جمله راه چو اطفال خود بشمره + پس از آنکه دیدند که در تار تالیفشان + چو او شد بر سپهر بیان  
 پس از درس تعلیم با التفات + نبودن بجز کار صوم و جلوه + شد از فیض تعالی آن مرد کار + و ای حکیمان + و سیه آمینه  
 گرفتند از علم هر سبق + و ایشان دل گشت مامل بخنی + بخوای الله بیدی + ام نگردد خبر از این عالم کلا  
 چو طور عبادت گزیدند نشان + از اسلام آمد سخن در میان + که خدا جز این نیست راه + آینه نخواستیم برین حق را که  
 شنید این سخن او شد متین + بنظر موکبلین نیست راه گزین + کسب نیست در تار جز اهل تار + شود اگر نشان بن نگار  
 شوند آن همه در پی قتل من + درین بحث و گزینای سخن + سیه کانی بر فرزند + کیش + بخوایم ما غرض سلامت  
 است

چو ایسم ما خفیه با حق نیاز چه حاجت که ظاهر کنی پیش نماز و مسلمان مران جمله بودند چاره پسندند از دل به چاره یار  
 یکی علم گشتت عبد البنی به دووم بود فتح محمد زکی و سوم راهدایت علم بود و پس از کائیت بود و قوم این هر کس  
 چهارم که گو بر زمین بود و دل خویش بر زمین حق داده بود و او سوم صحرا شدند همه بهم بر خدیبری بدندی همه  
 سو که لقب استی آن خدیزی بسی خوش سواد و سنی سپید بر بگردندی آن جمله آنجا نماز و نشد بر کسی غلش ز نهارا  
 قضا را در آن شت شد بکزان یکی گل بان گذر ناگهان و بیدار آنچه کردند آن هر چهار دوید و با عیان نمودند  
 بیس این بهر حال چون گوش کرد همه عهد و پیمان در اموش کرد و بخشتم آمد و گرم از جا بخت بی قتل بر یکم خست  
 شیانگاه در قلعه محبوس کرد و سخنرا کند کار آن نیک مرد و چو بیدارین ستم سپید نیک استی با طفل گفت چو گزید و  
 مران اول شکر کردم خبر که انجام اینکار باشد تیر و نکر دیدند ز زمانرا عمل و کنون نیست در کار ما خیر خل  
 بگفتند طفلان بصد التجا که این از زمانت بر ملا پس آنکه رساندند استاورا و شب از قلعه بشد که با  
 سحرش چو از چادر شب کشاد و رئیس جفا پیشه بد نهاد و کسانرا فرستاد سونی حصار با درون سید تا ما  
 ز سید کس آنجا نشانی ندید بگشتند از آنجا کسان تا امید بر آشتت قاننگه زین و با ناظم خبر داد ازین ماجرا  
 که سید این کارها مانع بود و روانه کنیدی سوی بنده و در که اسازم ازین سرش بر جد و نمود آنچه با من بیاید  
 چون بن نامه دست ناظم نهاد و بخواند و بی او حیرت باد و پس آنکه طلب کرد استاورا بهر سپید این حال حسرت  
 بفرمود استاور شیرین کلام و سز خوش نباشد بقول عوام و ز پوران خود گر نماید سوال و کشاید بر و پاره روی  
 چو این حجت آمد بناظم پسند و پیاخ نوشتن این که ای شیخ ز پوران خود پرس این چرا با ستا و الزام باشد خطا  
 چو قاننگه خواند این نامه را بهر سپید اطفال این ماجرا بگفتند طفلان بکیزبان که بر عکس گفته ست آن گل بان  
 نه ما را مسلمان نموده ست کس نه خاطر به اسلام بوده پسین پدر گر چه خاموش شد ظاهر با باطن لی بن سخن کرد جا  
 ازین رنج و اندوه آخر برود و بخود راغ اسلام اطفال برود و خلاق ز کفر و ضلالت برست و کفر محمد بجان نشست  
 نهان کفر و اسلام شد آشکار شده ارض را همه لاله زار و طلب کرد قلب استاورا و در که یار و در نا آمد صفا  
 ز کافرستان دار اسلام شد و ز فیضان سید و ز نام شد و ز تسلیم اسلام و دین خدا ز ما بید و تعلیم آن پیشوا  
 چنان کثرت ال اولاد شد که نارا از اسلام آباد شد و هزاران هفتند زیر زمین و هزاران کنوند مروان دین  
 طفل و چهره پر بزرگوار و چشبان چه خوانده هزار هزار گشتند و مستند این مان و چو باورنداری کین امتحان  
 محمد اصدان مختصرت تمام بحق محمد علیه السلام فاده باید دانست که از اجل نعمتهای منحصر حقینی پادشاه و مطوع

است که نویسنده اینجمله فائده کند که در این کتاب در باب اول معروف است و چون عن المنکوحه و تومنون با تقدیر فرزان فرموده  
 علی التمسک به جماعت اینست چنانچه در سوره که دیگرها در سوره طه از ان حظی نداد که سلسله ای از ایشان  
 تا در سوره که در سوره خاتم النبیین بواسطه امیه بنی عباس علیه الصلوٰة و التسلیم صحیح و ثابت است و بعضی از یومنان تا قیام  
 روز بر ایاق و تخم خوابیده و در این طایفه عظیمه چنانست که حسیب بن اباالمزین بعضی از اصیبت محمد است که تا تحریر رسالت  
 و خاندان قریب سوره قصیه جاری است و ایشانند که از فضل حق جل و علا تا قیام و رحمت جاری خواهد ماند و از اولاد امجد حضرت  
 قبط المیزین شهدی در سوره اولاد امجد بنگی شاه فرید قدس سره و بنگی شاه مشهور قدس سره که از یزید و ان عیالی خیرند  
 بالکل نیست تا بگویند که اشری از ان فی مانده که فضل الله یوتیه بی شمار و همدرو الفضل العظیم من بکر عظیم حق نعم است عطا  
 سیان هر که از خود حق سبحانه صاحب نگی عظیم است و طریقه خاندان حبیبه که را جبر کرامت حال جاری ثابت است و ایشانند  
 الله نعم از فضل عظیم جاری خواهد داشت سلسله عالییه و نسبت از فضل خدا یعنی قریب بینی و دیگر امور ممنوعه که باطل  
 نیست و تمام خاندان چنانند که در هندوستان را بچولایان همه خاندان مجددین بلا بر ملا مبتلا اند خانی از همه که در آنکه با  
 طعن علمای شریعت است بر او یک چو خاندان فقیر حقیر فقط بیعت تو بی و در سلسله نیکی بواسطه امیه بنی عباس علیه السلام و التمسک  
 سبب آنحضرت و طریقه اسلاف است جاری از همه و در مذهب خلاف شرح صاف که کسی از اجل انگشت نهادن نیست و از عجایب  
 قدرت الهی کشف و کرامات بزرگان طریقت و خاصه در خاندان عظیم الشان با هر که در آن دست که از اولاد عبد الباقی مذکور یا دیگر بر در  
 اینجهان که از ابتدا طلوع غیر اسلام باین خاندان عالی میان تعلقی پیدا زند یعنی مرید میشوند که امی شخص اگر در کرامی خاندان  
 دیگر مرید شود یکی از سه بد علاحق حال آن باغی میشود یا اولی میرود یا جوان ازین عالم انتقال میکند یا در مرض بد مثل خراب  
 و غیره نعوذ بالله منه بملا میگردد و این خاصیه خاندانی را اکثر از لغات و مسنن بالیان نار او ستواتا زوال ما جود قدره خوبتر است  
 و او شان را در بزرگواری خود و کند یعنی به طبع رشیده اند و بار بار در تجربه فقیر جمع آمده که هر که از میریدان این خاندان طویل الشان  
 در بزرگان مکرر میشد در یکی ازین سه بد عا ستلا کرد و اللهم دو لا تنقص یا زهد یا زیاد کن تا باین بد عا رو کم کرد و ان حق  
 سبحانه تو تاثیر بد عا بزرگان این طبع بقدر که سبب که امی جاززه دل کرده اند تا قیام قیامت جاری رود ترقی و بعد  
 ناقص نگراند تا بوسی آل الاحیاء امین باب العالمین موبدین خاصه طبله اکثر قصص صحیح اند که از بالیان لغات این عالم  
 طبع آقا و در آن قصص واقعیه مذکور و انات و غیره که بشان معروان اند که ذکر بالکل آنرا در قریب با بدین ساله شریفه تحمل  
 نیست مگر در یک قصه صحیح صلوة و طبع نمونه مکه یا دیگر درین و انرا یادمانند نوشته خواهد شد و از بد و طلوع غیر اسلام و ظهور



بر بیان ابلیان نجاشی و لا و عبد البنی مذکور دیگر دوران ایشان باها لا حق نشدند بخاندان عالیشان فقیر حقیقت  
 میکنند حق سجانده از فضل عمیم خود و اولاد پسری حقیر اما قیامت در خرابی سطح ارض با غرت و اقبال علم و فضل قائم و در این سلسله عظیمه  
 بود مطهر اولاد حقیر اما قیامت جاری شد ازین بعباد و دلیل بر صحت نسبی جد و فقیر که سادات صحیح النسب اند و کسی مجال نکازت  
 است که حضرت سید عالم شرف قدس و کتب و ابیات خود که سادات هندوستان اتحقیق و تحقیق کرده نوشته اند که سادات اگر ادر  
 حسبی و ان در طهارت است شایان نیست همچنین ساطع اشرفی موجود است هر که اتحقیق نمونی نظیر ابیات هر دو کتاب است  
 نماید برین نسبی جد و فقیر اما قیامت قصه حاصل کثیره در انجا بنام آن نسیب ایشان حقیر اگر بر زبان گویند و انچه وضع مذکور است  
 اند که بر زبان مردمی لسانی منکر و در انجا با بی نیست آنچه که در نوشته اند لا با و ابیات و در میان ابیات و در انچه در انچه  
 که بطور ان و در قبول مشهوری نموده از خواری یک قصه نگاشته شود قصه عبد الرحیم بن عبد البنی که قانون خود را در حلیل القدر بود  
 روزی شله حضرت حسین بن علی که از اجداد فقیر بود و در کتب معانی و در میان آمده که بشده بی ابیات و در انچه  
 قدس عرض کرده که از بیابان بیت نخواستیم که در ملک از شاه اشرف مرحوم که در سلون استند و به خواهم حضرت در در انچه و در انچه  
 که امی غریب مریدی شما است هر جا که خواهم میرید عبد الرحیم استند که در سلون فتنه بیعت از شاه اشرف خود نماز عجب انچه  
 انما که همان شب و صا و در خواب چنین مزاجی که در انچه معنی عبد الرحیم بار بار می بود غیره و با کلام در مع این عیال  
 و ان سلون باره بیت از شاه اشرف مرحوم شد و چونکه با کشتی بری عجب گنگت و از انچه کشتی و گرد آید و در قریب غریب رسیده  
 بالجزم معلوم کردید که در حرمه بیرون خواهد شد و در انچه اهل عیال ملاک خواهند که درین اضطراب است از انچه در انچه  
 که در انچه گفتیم با حضرت خبر با که در انچه عظیم خجالت و در انچه دیدم که بجز او از شاه اشرف مرحوم و در آمده گفتند که شمار از انچه  
 از انچه بود که نهایت برستند تا نامیدین استانیده ما در انچه که نگاه حضرت قدسی شاه حسین بن علی صاب قدس و در انچه  
 و از زبان ابهام بیان نمونند که خبر از اضطراب مکنیدین بی غایت تا آمدیم جای تشوین نیست چنانکه حال انکه انچه  
 دیدم قدسی اضطراب و فتنه شد که نگاه حضرت قدس و دست مبارک از کرده کشتی را مع این عیال بار از دریا آورد و بکنار  
 رسانیدند و اهل عیال و دیگر ابلیان کشتی از تنگ عظیم بگذرد و روحانی حضرت سابق قدس و نجات یافتیم عبد الرحیم که در انچه  
 عجب غریب نیاید کرده و وقتیکه سید شد عجب حالت خود طاری شد علی الصبح خود مع این عیال بخدمت حضرت قدس و در  
 قدم مبارک نهادند حضرت بسم فرموده ارشاد فرمودند که ای عبد الرحیم چه حال است عرض کرد که تعصیر غلام قدیم معانی شود که از  
 ارده خویشی ایشان گزیدیم حضرت قدس فرمود که حادنه با کله عارض حال شما شد که چنان اضطراب و برپایی مع عیال انچه  
 عبد الرحیم مذکور است بسمه شب بعینه عرض کرد که جناب قاسی اسان از زبان ابهام بیان نمودند که بر کمان سلسله از مریدان خود

عاقبت فی مانند عبد الرحیم تقسیم نمود از آنحضرت قدس سره معافی کردند و اوده تو به نموده بعقیدت تمام جنت کردند و تمام عمر در  
 متابعت آن قدوسی با خانه ماند و بوقتیکه طغر علی که از اولاد عبدالمطلبی بودند باری کاری ملاقات نمود در شهر کالی که عزیزان  
 قریبان او شان انجام مانند فرشته بودند خود هستند که رقصه چو را که قریب کالی است در خانه آن سید محمد کالی که خانان  
 فی بیست همه خانان شاه محمد اعلی که ابا دینی آن خانان از سلف تا خلف بیعت می نمایند می شنوند و آنوقت عهد جناب ملک  
 مآب حضرت شاه قیام الدین قدس سره که از عبادی تعمیر اند بود و احوال طغر علی مذکور پیش کلامی از صاحبزادگان آن خانان بفرست  
 اظهار کردند که من بشما بیعت خواهم کرد و او شان هم قبول کردند آنشب نصاحت و بیخوابی بد که شخصی شب که جریب دست  
 گرفته بخشتم و غضب بطرفین خواهد بار بار می بیند و میفرماید که تمام بی خانان را می خواهد بی کز آن بزرگان کمال غضب  
 اند آنرا خواهد و کمال حریت و استعجاب خوابیدار شده طغر علی مذکور را طلب کرد و جواب معافی دادند که ما را لطافت نیست که  
 شما را کفریم این طریقت خانان کمال نیابت است تا از ایشان همه شب بیان کردند آن شخص تبرک که در خواب شریف دیده بود حضرت قدس  
 اساس شاه قیام الدین قدس سره بودند طغر علی از اراده خود پشیمان شده و در موضع ما را آمده بدست جناب ملک صاحب حاضر شده طالب  
 عفو تقصیر شدند آنحضرت قدس سره فرموده از شاه کز آن طغر علی به ما ملکه پیش است نامی بکنند خود را بر زمین می کشد و در جناب قدس  
 اساس زبان هم بیان نمود که گل با گل و با نمون تراست بالی نیامیزد بگان بقیت هم مریدان را در آنجا که با شما منظر علی از اراده خود  
 در علم مریدان اعلی شده نام عزیز اطاعت زمانه بزرگ آنحضرت قدس سره که بر زمین طغر تقصیر هم می کنند و الله اعلم بالصواب الیه المرجع  
 بزرگان طریقت این خانان عالیشان چه نظم چه صفای چه مندی نزد هر فکر و امانت موضع نا ایمنی مریدان معتقدان  
 موجود است و باقیام قیامت است آنرا استعجاب جاری خواهد ماند و اکثر زبان کوز را نماند محفوظ که هر هیچ و شام بطور و در مجموع  
 درین ساله نافعه یک شجره منظومه لجا اولی که از برکت نام بزرگان طریقت این عجله نافعه اعظمی مقبولینی حاصل شود و هیچ  
 کرده شد شجره منظومه خوشیه الهی رحمتی بر حال هارم و برادر طلبه کان پیش دارم بدینا و بعضی عزتمند و چشمه اهل عرفان چشمه  
 منور کن و لم بانو رایمان و تاراهی سوسی اقبلیم یقین و خلاصم ده زرافات جهانی که کرامت کن فلاح جاودانی

|                             |                           |                          |                           |
|-----------------------------|---------------------------|--------------------------|---------------------------|
| هر برادر ازین دنیا با ایمان | بحق این همه پاکان خاصان   | بحق این بزرگان طریقت     | هدایت کن بر راه حقیقت     |
| و با نجبران معین الدین فاضل | براه حق نامانی سپید کامل  | بخیالرت علی شاه دیجاه    | که ذاتش بود خیر محض باقی  |
| بحق سید محمد هادی دین       | که بود آگاه او از نسک دین | بحق آن قیام الدین زاهد   | که او در حضرت حق بود عابد |
| بحق آن معین الدین سید       | که را م طریقت بود حبیته   | بحق سید احمد مکرم        | که بر راه حقیقت بود اقدم  |
| بحق آنکه نامش بود صفر اولی  | در امر عرفان بود اکبر     | بحق آنکه او سید جلال است | بجالم معدر فضل و کمال است |

|                            |                              |                             |                                 |
|----------------------------|------------------------------|-----------------------------|---------------------------------|
| بجی شہاب سید پاک           | کہ رفتہ شہرہ و صفیٰ افلاک    | بجی آنکہ او شام فریدست      | در او صافی کمال خود نیت         |
| بجی شہان شرف ذوالکرامت     | کہ بود پاک راہ ایامت         | بجی آن بہار الحق خوش کام    | کہ بروی کہ دایہ فضل انعام       |
| بجی شہ سید احمد پاک        | کہ بود او عاشق صدق           | بجی سیدان شاہ حسن نام       | کہ ذاتش قابل مدحت اکرام         |
| بجی سید موسیٰ مقدس         | کہ حق اسرار اور کردہ مقدس    | بجی سید شہ علی نام          | کہ بودہ خوش نصیب نیک کام        |
| بجی حضرت سید محمد          | کہ با ذات و صفات و بود مجید  | بجی آنکہ او شاہ حسن بود     | برو لطف عطائی دولت بود          |
| بجی آن محمد کو کہ یم است   | بسوی خلق الطافش عمیم         | بجی آن ابی نصر خوش بیان     | غریب بحر عرفان بود ہر آن        |
| بجی آن ابی صالح کہ نمود    | خدا و خلق را راضی و خوشنود   | بجی آن کریم النفس و عظیم    | کہ آسمش عبد بارق نستم           |
| بجی حضرت محبوب سبحان       | کہ محی الدین لقب از در رحمان | بجی بوسعید شیخ اکرم         | کہ دارد ذات پاکش و صف اعظم      |
| بجی بوالفرج کوانہ طوس      | کہ او فقر و فقاہ بود ناموس   | بجی سید یوسف کہ اسلام       | ز ذاتش یافت حسن و نیک نام       |
| بجی آنکہ او عبد العزیز است | بچشم اہل عرفان بس عزیز است   | بجی آنکہ عبد الواحبش نام    | بہن ز ذات پاکش گشت فرجا         |
| بجی شیخ عبد اللہ بو کبیر   | کہ با شبلی لقب بود زہر       | بجی آن جنید حواجہ اکبر      | کہ شد بغداد از ذاتش شہر         |
| بجی سہری سقطی              | کہ تہذیب ہدی بدماہ انور      | بجی مکرخی معروف و ان        | کہ واقف بود بر اسرار نیروان     |
| بجی آن علی موسیٰ ضامن      | کہ در امر طریقت یافت انجام   | بجی موسیٰ کاظم با بیان      | امام زمرہ با صانعان رحمان       |
| بجی جعفر صادق شہنشاہ       | کہ بر پنج امامت بود چون شاہ  | بجی آن امام دین اسلام       | کہ است شہر محمد باقرش نام       |
| بجی آنکہ زین العابدین است  | بہ عالم ناصر دین متین است    | بجی آن حسین سبط احمد        | شہید کہ بلا با بخت اسعد         |
| بجی آن علی ذوالکرامت       | کہ شد روشن از در راہ ولایت   | بجی احمد مختار عالم         | ہو و در حق بر و بر آل اکرم      |
| شفیع سازد روز محشر اورا    | کفیل کہن پرورش اورا          | ز فیض روح این صاحبان        | شود سکرات و تہن بیان            |
| مرا ایمان کاملہ خدایا      | بجی سرور خیر البرایا         | گناہ من بخش ایی با رحم      | بجی احمد اول مکرم               |
| بفضل تو ستم ہر لحظہ راجی   | بر آور ہر امید من الہی       | مرا رسوا کن در روز محشر     | شفیع من کن ذات رحیم             |
| مرا از آفت دنیا ربا کن     | و مرا بر طریق مصطفیٰ کن      | ز دیدار پیسہ شاگردان        | ہم از دیدار خود کو کن روح شادان |
| بہر آن و اصحاب پیسہ        | مرا دیدار یاربت و محشر       | بایا ہم ازین عالم بہر دار   | کن شہین ایی خالق بار بار        |
| رسید این شجرہ غوثی با تمام | رسد خوانندہ از ذہبہ تمام     | الہی ہر کسی کہین شجرہ خواند | ناو محروم از فضل تو ماند        |
| بجنت جاہدہ اورا خدایا      | بجی آل آن خیر البرایا        | بہرہ این ہمہ ما صانع شکر کن | ز عصبان ذرہ محشر گذر کن         |

سالی که در آن این امر ایستاد و در آن روزهای مناسب نام آن روزها را در کتب معتبره در حدیث و روایات  
 مورد توجه و احتمال تلف از دست چیرگی و کتابت می شود و احتمال فقدان تلف کم می شود و لهذا نسبت نامه شریف و نظم درین  
 رساله ای که در آن شده بار خدایا اولاد پسری ما را قیام بویچه با قائم دار بالذی قال الامجاد نسبت نامه شریف محمد و جواد الدین  
 طوایف ابی سید محمد قیام الدین طوایف و سید محمد قیام الدین طوایف و سید محمد صدر الدین طوایف و سید محمد جواد الدین طوایف  
 تقی ابی الخیر محمد عین الدین تجا و راضی عن سالیه یوم الدین محرمین ساله ابی سید شاه خیر العالی بن سید محمد بن سید قیام  
 ابی امام الدین بن سید سعید الدین بن سید احمد بن سید علی بن سید طلال بن سیدگی شاه شریف بن سید اشرف  
 بن سید محمد بن سید محمود بن سید علی بن سید حسین مفتی الرحمن الانس بن سید قاسم بن سید ابوالخیر شریف  
 ابن سید قطب الدین شهبازی بن سید عبدالقادر بن سید قاسم بن سید اسمعیل بن سید ضیاء الدین شکر گشت ابن سید حسام  
 ابن سید قاسم بن سید طاهر بن سید طیب بن سید محمد شمس بن حضرت امام موسی کامل بن حضرت امام جعفر صادق ابن  
 حضرت امام محمد باقر ابن حضرت امام زین العابدین بن حضرت امام حسین شهید کربلا ابن علی مرتضی که مرتبه و هجرت نامه  
 قلم سرخط از کتب اقصی که صفحی از نسبت علی بن ارا قلم بصفتی سادات عالی سابقا شروع ذکر نام و جود بن نام

|  |                                  |  |
|--|----------------------------------|--|
| قیام الدین بن سید سعید بن محمد بن علی بن ارا | شاید بن حیدمان طاهر شریف         | علی است منضم نام مبارک است                             |
| سید احمد ابن سید سعید او                     | شد آن گویا محض از نام بن سید     | عین بن پرش و سید محمد                                  |
| شاه شرف ابن محمد که بود بن محمد              | بن نظام که دین خدا است بنا       | الکرم حسین که مفتی نهون بود                            |
| چو قطب بن پرش جواد عیسی                      | بن محمد قاسم سمی خیر و را        | پدر چو حسین و ضیاء دین حدیث                            |
| حسام دین پرش بن جواد و قاسم                  | طاهر که جدش طیب است بی           | چو طیب بن شمس بن زور افان                              |
| امام گشت جعفر که بدین با                     | بن امام که بودش علم زین عبای     | شاه و ز صلب حسین شهید کربلا                            |
| طیغ بن سادات اولیا یاز                       | بن خورشید حرم من متناهی و خورشید | شاهنامه بطور و نصیبت باید دانست که درین جزو زمان و تری |

دوران شیوع جهل از حد شده و کسا و بازاری علم و علما از اندازه گذشته و طعن مخالفان یعنی فرقه ضاله و افضح  
 عدم اطلاع شان بر حقیقت مذمب اهل سنت و جماعت یا از روی عناد که در مذمب اهل سنت تحسین تکبر آل عباس است  
 بلکه نغز و باطنها از اهل بیت عفت و طهارت اهل سنت عدوت می دارند و اطراف و انکاف لیس و تشنه نموده که سنی علم  
 از شنیدن این کلمات خلاف واقع حیران دست پاچه می شود و حال آنکه در مذمب اهل سنت و جماعت تعظیم و کمال عباس و اولاد  
 خاتم الخلفاء از حد است که از احاطه تحریر و تقریر خارج و ایشان نسبت و مودت اهل بیت را بیان می دهند چنانکه مشهور و جاری

آخری درج شدہ تاریخ مخ پر یہ کتاب مستعار  
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی  
صورت میں ایک آنہ یومیہ دیرانہ لیا جائے گا۔

---

